



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



غدیر درگذر تاریخ

کشف‌کنندهٔ حقیقی تاریخ با علی علیه السلام

علی نقوی دهگلانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر در گذر تاریخ

نویسنده:

علی تقوی دهکلانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۶ | غدیر در گذر تاریخ: گفت و گوی ادبی تاریخ با امیر المومنین علیه السلام |
| ۶ | مشخصات کتاب |
| ۶ | اشاره |
| ۹ | فهرست |
| ۱۰ | پیشگفتار |
| ۱۲ | مقدمه |
| ۱۵ | گفتار اول: ولادت |
| ۱۹ | گفتار دوم: اسلام آوردن |
| ۲۳ | گفتار سوم: ازدواج |
| ۳۰ | گفتار چهارم: فضایل |
| ۴۰ | گفتار پنجم: جهاد |
| ۵۳ | گفتار ششم: دنیا نگری |
| ۵۶ | گفتار هفتم: خلافت |
| ۶۵ | گفتار هشتم: شهادت همسر |
| ۷۴ | گفتار نهم: سکوت |
| ۷۸ | گفتار دهم: شهادت |
| ۹۱ | «منابع» |
| ۹۵ | درباره مرکز |

غدیر در گذر تاریخ: گفت و گوی ادبی تاریخ با امیر المومنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: تقوی دهکلائی، علی

عنوان و نام پدیدآور: غدیر در گذر تاریخ: گفت و گوی ادبی تاریخ با امیر المومنین علیه السلام / مولف علی تقوی دهکلائی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.

شابک: ۶۵۰۰ ریال: چاپ اول ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۱-۸؛ ۷۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۰۱-۸

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: عنوان روی جلد: غدیر در گذر تاریخ: گفتگوی ادبی تاریخ با علی علیه السلام.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۸۶ - ۸۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

عنوان روی جلد: غدیر در گذر تاریخ: گفتگوی ادبی تاریخ با علی علیه السلام.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اثبات خلافت

موضوع: غدیر خم

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵۴/ت۴۷۴ غ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۶۴۷۶۰

ص: ۱

اشاره

غدیر در گذر تاریخ

گفت و گوی ادبی تاریخ با امیر المومنین علیه السلام

مؤلف

علی تقوی دهکلانی

ص: ۳

فہرست

تصویر

□

ص: ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِأَخِي عَلَى فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةَ مَنْ مِنْ فَضَائِلِهِ مُقَرَّراً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةَ مَنْ مِنْ فَضَائِلِهِ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لِكَتَابِهِ رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ الَّتِي كَتَبَهَا بِالِاسْتِمَاعِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ الَّتِي كَتَبَهَا بِالنَّظْرِ» (۱)

«خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضایلی قرار داده است که از شمارش بیرون است؛ هر کس یکی از فضایل او را بیان نماید و بدان مُعترف باشد خداوند گناهان گذشته و آینده اش را خواهد بخشید، و هر کس فضیلتی از فضایل او را بنویسد تا وقتی که از آن نوشته اثری هست، فرشته ها برای او طلب آمرزش می کنند، و هر کس به فضایل علی علیه السلام گوش بسپارد

ص: ۵

خداوند متعال گناهانی را که با گوش مرتکب شده است عفو می کند و هر کس به نوشته ای که در فضیلت علی علیه السلام است نظری اندازد، گناهانی که به وسیله چشم انجام داده است، مورد آمرزش قرار خواهد گرفت».

ص: ۶

نوشته حاضر به صورت نثر ساده و روان، ده گفتار از فرازهای پر حماسه زندگی بنده برگزیده خدا، مردی آسمانی، عارفی خستگی ناپذیر، مجاهدی شب زنده دار، فرمانروایی یتیم نواز «بنده رها شده از تمام قیود» (۱) امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را جمع نموده.

از آن جایی که این گفتار برای نوجوانان تهیه شده، سعی در اختصار می باشد و سوق قلم به سوی حماسی نوشتن است، به مقتضای حال. نقص و کاستی از جانب ماست، در زندگی این شخصیت بی نظیر هیچ چیز کم نیست.

ثواب این گفتار را هدیه می نمایم به پیشگاه مقدّس آقا امام زمان علیه السلام و اجداد پاک آن حضرت.

نثر حاضر؛ سخنان تاریخ، این گواه عالم هستی و معلّم بشریت است که با امام متقیان به گفت و گو و درد دل می نشیند.

نام من تاریخ است، حکایت گر و روایتگر تمام حوادث جهان آفرینش، پیوند دهنده نسل ها و ارتباط دهنده قرن ها،

ص: ۷

هیچ کس بی نیاز از من نیست. با زنده بودنم، بشر گذشته را در اختیار دارد، و در نبود من، انسان هست و یک زندگی مُبهم.

در وصف من امام عارفان و مجاهدان به فرزندش می فرماید: «فرزندم: من اگر چه در تمام طول تاریخ، همراه گذشتگان زندگی نداشتم، ولی اخبار زندگی آنها را به دقت مطالعه کردم و آثاری که از آنها به یادگار مانده بررسی نمودم و با این کار، گویا من در تمام این مدت زنده بوده ام و حوادث تلخ و شیرین زندگی همه را، از نزدیک دیده ام گویا عمر جاویدان داشته ام.» (۱)

من تاریخ، تمامی حوادث واقع شده را بدون کم و کاست در سینه خود ضبط دارم، عده ای زیاد بهره می گیرند، دسته ای دیگر اندک و گروهی اصلاً.

سرگذشت شگفتی راز هستی مرا شگفت زده کرده. از «ولادت» گرفته تا «شهادت»، «اسلام آوردن و ایمان آوردن» او به رسول خاتم صلی الله علیه و آله سینه زرین مرا پر کرده، همو که «ازدواجی» آسمانی داشت و «فضیلت های» او جهانیان را مبهوت می کند، «جنگاوری» که همانند او در تاریخ یافت نخواهد شد.

ص: ۸

با این حال نگرش خاصی به دنیا داشت، او اصلاً «دنیا نگر» نبود، در «جانشینی» او رسول رحمت و رأفت از طرف خدا مورد خطاب گردید که اگر ولایت به معنای حکومت او را ابلاغ نکنی انگار ۲۳ سال رسالت مان را انجام ندادی.

بعد طولی نکشید که در «مرگ همسرش» جان داد، مرگ انیس جانش، او را گشت. اما در عین حال «سکوت و مظلومیت» او، سکوت آفرینش را شکست و عرشیان را وادار به اعتراض نمود ...

این است که می گویم بی علی علیه السلام تاریخ و مطالعه در آن معنایی ندارد؛ زیرا او راز آفرینش است.

حال که ملت ها به اصطلاح متمدن شدند و هنوز آه و ناله گرسنه گان در جهان، علی علیه السلام را رنج می دهد و اولین قبله گاه مسلمین و «محل عروج خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله و قبور انبیای الهی این سرزمین مقدس و مبارک» (۱) در زیر چکمه های صهیونیزم بین الملل قرار دارد، صهیونیزمی که دل علی علیه السلام و اولاد او را خون کرده، من تاریخ می خواهم گفت و گویی عاشقانه با شگفتی راز هستی داشته باشم؛ تا علت این همه ظلم در جهان را بیشتر سُروده باشم.

ص: ۹

۱- ۴. سوره اسراء، آیه ۱: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

گفتار اول: ولادت

نام: علی

لقب: امیرالمؤمنین

کنیه: ابوالحسن

نام پدر: ابوطالب

نام مادر: فاطمه بنت اسد

ولادت: ۱۳ رجب، ۲۳ سال قبل از هجرت

مکان ولادت: بیت الله الحرام

مدت امامت: سی سال

مدت خلافت ظاهری: چهار سال و شش ماه

مدت عمر: ۶۳ سال

شهادت: ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری

محل شهادت: محراب عبادت

قاتل: عبدالرحمان بن ملجم مرادی

مرقد مطهر: نجف اشرف.

ص: ۱۰

نحوه خاصی از ارتباط بین لفظ و معنا وجود دارد؛ یعنی معنا از لفظ حاصل می شود و لفظ حکایت گر و آینه تمام نمای معناست، اگر لفظی استعمال شود ناخودآگاه معنای آن به ذهن تبادُر و تراوش می کند، انگار گوینده اصلاً لفظی نگفته فقط معنا را بیان نموده. چنین ارتباط تنگاتنگ بین لفظ و معنا بر هیچ کس پوشیده نیست.

از درون کعبه پا به زمین گذاشتی یا به عبارتی از درون کعبه ظاهر شدی؛ همانند ظاهر شدن معنا از لفظ، نمی دانم کدام یک معنا می باشد که اگر علی گویم کعبه معنا می شود و اگر کعبه گویم علی می فهمم. نمی دانم تو لفظی یا کعبه، تو معنایی یا کعبه، همین قدر می گویم اگر معنا و روح عبادات نبودی از درون کعبه تولد نمی یافتی.

مادرت فاطمه بنت اسد بن هاشم ابن عبد مناف، چون مادری بود برای رسول خداصلی الله علیه وآله و آن رسول هدایت و رستگاری، در دامن پر مهر او پرورش یافت. و سرانجام آن زن نمونه به پیامبر خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و همراه او با جمله مهاجرین دیگر از مکه به سوی مدینه هجرت کرد.

آن زمان که جان به جان آفرین تسلیم نمود، پیامبرصلی الله علیه وآله «او را با پیراهن مخصوص خود کفن نمود و در قبرش آرام گرفت تا

خاک را آرامش آموزد.» (۱) تا به خاک بگوید این گوهر گرانمایه را به امانت نگه دار، مادرم را محافظت کن که او حفاظت جان نبی صلی الله علیه و آله بنمود. در آن زمان به حرکت در آمدن لب های مقدّس وحی را دیدم که مادر را، تلقین به ولایت پسر می فرماید: فاطمه جان! شهادت بده که فرزندان علی علیه السلام ولی خداست انکار امامت او، ابطال عبادت، و انکار قبر و قیامت، و باقی ماندن همیشگی در آتش جهنّم است.

آن گاه که مادرت حامل فلسفه خلقت بود و به مسجد الحرام وارد شد، نگاه های پر امید او در مقابل خانه کعبه و دعاهای پر مضامین او در تاریخ فراموش ناشدنی است. «خدایا به تو و هر فرستاده تو و هر کتاب نازل شده از جانب تو ایمان دارم.» (۲) بعد خدا را به حق طفل درون رحم قسم داد که این ولادت را بر من آسان گردان.

در آن هنگام چه زیبا بود سخن گفتن تو با مادر! انیس دل مادر بودی. مادر عیسی مسیح، مریم علیها السلام در زمان وضع حمل خود، مأمور به بیرون رفتن از خانه خدا گشت؛ امّا تو، هنگام وضع حمل مادر، آرامش جانش بودی در بیت الله الحرام.

بعد از دعا، شکاف دیوار بنای ابراهیمی را شاهد بودم و گام های لرزان و استوار مادرت را به نظاره نشسته بودم تا

ص: ۱۲

۱- ۵. الارشاد، ص ۹ و ۱۰.

۲- ۶. منتهی الآمال، ص ۱۷۱.

پین که از دیده پنهان گردید. شکاف خدایی به هم پیوست، شب را به صبح رساندن مادر، در اندرون کعبه مرا نگران نمود، که چرا انتظار مخلوقات دیر به سر می رسد؟ چرا چشم جهانیان به جمال دل آرای دوست منور نمی شود؟ در خود میپیچیدم که دیگر بار به امر کردگار همان موضع از دیوار گشوده گشت و «خزانه دار علوم اولین و آخرین» (۱) پا به عرصه زمین گذاشت، احمد ثانی آمد به کعبه میهمانی!

ص: ۱۳

۱-۷. الارشاد، ص ۲۳ / بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۶.

داستان زندگی تو و پیامبر خداصلی الله علیه وآله از داستان های بی پایان عمر تاریخ است، جداً عجیب بود این کنار هم بودن تان، سخن از دوستی، همراهی و یا قوم و خویشی به دور است، به یقین مرید و مرادی و یا عاشق و معشوقی بود ...

هرگاه تو را می دیدم، پیامبر را چون معشوقی می نگریستی و آن گاه که چشمان تاریخ پیامبرصلی الله علیه وآله را نظاره گر بود، او را مشغول دیدن عاشقانه وصی می دیدم.

با هم نبودن تان، برابر بود با نبودن تان. اگر با هم نبودید کار نبوت به کجا و مسیر دیانت به چه جایی ختم می شد؟ قطعاً تاریخ عوض می شد و فلسفه خلقت دگرگون می گشت.

بارها گفتم و حق غیر از این نیست، که این رابطه مخفی مانده، اگر این رابطه، همان طوری که بود به آیندگان بازگو و به آن عمل می شد، کدام حقی در این عالم پایمال می شد و کدام گرسنه ای چشم انتظار غذا، سر به بالین بستر می نهاد؟

اختلاف سنی تو با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حدود ۳۰ سال

است لحظه به لحظه در کنار آن وجود مقدّس زیستی، این باهم بودن و این رابطه با نبی را به خاطر فهم مردمان آن زمان «همانند رفتار بیّحه شتر نسبت به مادر تشبیه میفرمودی.» (۱)

اسلام آوردن و ایمان آوردن تو به رسول خاتم از مسلمات و از واضحات عمر تاریخ است؛ اولین مردی که به رسول نور ایمان آورد تو بودی و این را به عنوان افتخاری برای خود بیان می کردی که «اسلام در خانه ای نیامده بود؛ مگر خانه پیامبر و خدیجه، که من سوّم ایشان بودم» (۲) «و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۳)

در مجالسی که این کلمات، از زبان آسمانی تو بیان می گشت، احدی را ندیدم که منکر این حقایق باشد، هیچ اعتراض نمی شنیدم که یا علی! چرا این ادعاها را بیان می کنی؟ چون غیر از این نبود.

در آن زمان که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۴) بر رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نازل شد، خاتم رسولان از دعوت پنهانی دست برداشت و آن را، آشکار نمود. در آن هنگام که صورت نورانی و سیرت آسمانی تو در خاطر هر بیننده ای نقش می بست، چالاکی و بی باکی تو از یک سو، تیز هوشی و زیرکی ات از سوی دیگر، نشان امتیاز از دیگران بود.

ص: ۱۵

۱- ۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- ۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷.

۳- ۱۰. سوره واقعه، آیه، ۱۱ - ۱۰.

۴- ۱۱. سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

کودکی تو در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و پاکدامنی تو در کودکی، داستان بی پایان عمر من است، خاطرات زیادی را از آن دوره در سینه دارم ...

نبی خاتم صلی الله علیه و آله نگاه عاشقانه خود را به جانش دوخته بود و فرمود: علی جان! غذایی ترتیب بده و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را دعوت کن، غذایی از گوشت تهیه نمودی، میهمانان را میزبانی کردی، مطیع امر مولا گشتی و اطاعت ولی امر نمودی. بعد از آن پذیرایی بی سابقه، پیامبر رأفت لب به سخن گشود و فرمود: «من پیامبر خدا هستم و از جانب او مبعوثم. من مأمورم که ابتدا شما را دعوت کنم، اگر سخن مرا بپذیرید سعادت دنیا و آخرت نصیب شما خواهد شد.» (۱) ابوجهل که عمومی پیامبر بود، چنان جسارتی به گل سرسبد عالم خلقت نمود. که هرگز از یاد تاریخ محو نخواهد شد و آن جلسه نخستین را به هم زد.

بار دیگر اسوه عالمیان خطاب فرمود: علی جان! جلسه ای تشکیل بده، دوباره، تکرار خطاب آسمانی نمود که هر کس از شما، دعوت مرا بپذیرد، وصی و جانشین من خواهد بود.

سکوت مجلس را درهم شکستی و تعصبات آبا و اجدادی را

ص: ۱۶

برهم زدی چون خورشید در میان آسمان درخشیدی و ظلمت ها را کنار زدی ناباوری ها را باوراندی و جهالت ها را محو نمودی، با آن که سن و سالی نداشتی و از همه اهل مجلس کوچک تر بودی آمادگی خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام داشتی. چشمان عزیز خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را دیدم که چگونه در دریای وجود تو خیره شده بود و با زبان وحی می فرمود: «إِجْلِسْ فَإِنَّتَ أَخِي وَ وَصِيَّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» (۱) علی جان! تو برادر، وصی، وزیر، وارث و خلیفه بعد از من می باشی.

دائماً تو را نبی می دیدیم و نبی را علی، به خدا رابطه علی و نبی از همه رابطه ها جدا بود.

ص: ۱۷

۱-۱۳. الارشاد، ص ۱۱ و ۱۲.

یکی دیگر از داستان های شگفت انگیز آفرینش که در طول تاریخ می درخشد، مسئله ازدواج یگانه دختر ختم المرسلین صلی الله علیه و آله است، چه مقام و منزلتی خداوند به این زن داده! آنان که پیامبر را «ابتر» می نامیدند (۱) به خواستگاری کوثر آمده بودند. هر کس بافته های ذهنی خود را در ازدواج نور دیده رسول خدا پرستش می کرد؛ اما چه غافل بودند که فرمان ازدواج یگانه کوثر خلقت، از سوی خالق هستی صورت می گیرد.

دسته گل محمدی شاخه گلی در دامن پروریده، نوبت ازدواج این هدیه آسمانی و شادی دل پدر و لطف بزرگ خداوند عالم به بشریت فرا رسید و فاطمه علیها السلام باید سنت زیبای محمدی را عمل می نمود.

بحث در ازدواج ریحانه بهشتی نبود سخنی بود قطعی، بلکه هم کفو زهرا علیها السلام باید شناخته می شد. آیا جگر گوشه

ص: ۱۸

۱-۱۴. إنا أعطيناك الكوثر * فصل لربك وانحر * إن شئتك هو الأثر.

رسول صلی الله علیه و آله می توانست با هر کسی ازدواج نماید؟ یا باید شوهر فاطمه علیها السلام شخصیتی «عادل، دوراندیش، خوش اخلاق، با ادب، دارای عملی صالح، پرهیز کننده از شبهات، بی اعتنا به مال دنیا، متفکر، با حیا و صبور، فروتن، دانشمند، بردبار، مشاوری امین» (۱) و همراه پیامبر باشد.

تاریخ مدیون قدم های امیرالمؤمنین علیه السلام است.

مولا جان! با قدم های نازنین و با وقار خود، خدمت رسول خدا مشرف گشتی، چیزی که در تو دیدم حجب و حیا بود، سر به زیر داشتی، پروریده دامن رسالت بودی و با این که مقام باب شهر علم نبوی داشتی، حرفی نمی زدی، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که لب به سخن گشود تا تو را وادار به گشودن لب نماید. اشارتی کردی تا مقصود خود را به پیامبر رساندی، چه ظلمی شده بر بشریت که نگذاشتند سنت زیبای محمدی و علوی پای بگیرد تا بشر گرفتار این همه تجملات گمراه کننده نشود و انسان ها، انسانیت خویش را فدای خواسته شیاطین نکنند. چرا مکتب خانه های ما، در درس علی آموزی به تمام جوانب مکتب علوی توجه ندارند؟

جواب پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم به خاطر مشورت با بتول بابا، از شما طلب صبر کرد، زهرای آفرینش و زهره آسمان نبوت

ص: ۱۹

و امامت جز سکوت حرفی نزد، لب های «خلق عظیم» (۱) انسانیت تکان خورد و فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ! سَيَكُونُهَا إِقْرَارُهَا»؛ سکوت زهرا علامت رضایت اوست (۲).

به خدا عجیب بود آن وصلت آسمانی، از مال دنیا یک زره داشتی و یک شمشیر، به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر را نگه داشتی و زره را فروختی و مقدمات آن زندگی بی بدیل خلقت را فراهم نمودی، مصطفای آدمیان و برگزیده عالمیان فرمود: «اگر خداوند علی ابن ابیطالب علیه السلام را خلق نمی کرد، برای فاطمه علیهما السلام همتایی بر روی زمین از آدم تا خاتم وجود نداشت» (۳).

سؤال من از ملت ها این است: چرا در وصلت ها به شما نگاه نمی کنند؟ و چرا معیار شان در تشکیل زندگی، مکتب علی علیه السلام نیست؟ تا برکات آسمانی نصیب آنان گردد و از این همه گرفتاری های تجمل پرستی، به در آیند؟ مکتب او راه نجات است، هر کس به این مکتب تمسک جوید نجات خواهد یافت. «وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ» هر کسی به شما خاندان نبوت تمسک جست به خدا تمسک جسته است (۴). پیامبر رحمت سر به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدایا! این دختر من است، محبوب ترین خلق در نزد من می باشد

ص: ۲۰

۱-۱۶. سوره قلم آیه ۴.

۲-۱۷. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۳.

۳-۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۱.

۴-۱۹. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۴.

و این برادر من است و محبوب ترین خلق نزد من است. خدایا! او را ولّی و یاور خود گردان و اهلش را بر او مبارک کن.» (۱)

آن ازدواج بی بدیل تاریخ صورت گرفت تا آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۲) تفسیر گردد.

سراسر زندگی ۶۳ ساله امیرالمؤمنین زیباست، زیباترین ولادت، زیباترین نام، زیباترین تربیت در دامان نبوت، زیباترین جنگاوری، زیباترین حکومت، زیباترین کلام، زیباترین ازدواج، زیباترین تربیت اولاد، حتی زیباترین مرگ در زیباترین مکان و در زیباترین شب، آن هم نه یک شب، بلکه یک شبِ بهتر از هزار شب، شب نزول قرآن!

زیباترین تربیت اولاد تو، نقطه پرگار تاریخ است و گردش چرخ گردون بر محور تربیت این مکتب است، حاصل آن ازدواج آسمانی هدیه نیمه رمضان سال سوّم هجرت، نخستین سبط محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله دوّمین گوهر تابناک آسمان ولایت، امام حسن مجتبی علیه السلام؛ هم بازی جدّ اطهر خویش رسول خداصلی الله علیه و آله نبی رحمت صلی الله علیه و آله او را بر بالای دوش خود می نهاد، تا خود آرام گیرد و عرضه می داشت: «خداوندا! من دوست دارم حسن را و دوست می دارم هر که او را دوست بدارد.» (۳)

ص: ۲۱

۱- ۲۰. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۷.

۲- ۲۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- ۲۲. منتهی الآمال، ص ۲۶۶.

حسن علیه السلام فرزند شیر خداست، پروریده دامن زهراست و دست آموز علی مرتضی علیه السلام، صاحب ذوالفقار، شجاع ترین مرد تاریخ، یکه تاز میادین نبرد. آن زمان که امام مجتبی علیه السلام در میدان شمشیر به دست می گرفت من گمانم حیدر می جنگد و پیامبر نفس می کشد. ضربات او تکرار خاطرات غزوات شیر خدا و شمشیر او روایتگر حرکات ذوالفقار در میدان نبرد بود.

عبادت امام دوّم با پای پیاده در سفرهای حجّ، از بدیهیات است و جایی برای انکار آن وجود ندارد، چون انکار آن، انکار حقیقت است و حقیقت انکار شدنی نیست. تنها ترین سردار در طول تاریخ کاری حسینی کرد و قیامی علوی، خدا را خشنود ساخت و دل نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله را شاد نمود.

هدیه دوّم خدای حکیم به این وصلت بی نظیر، مولود سوم شعبان سال چهارم هجرت، سوّمین ستاره درخشان آسمان امامت و ولایت، سید جوانان اهل بهشت، سفینه نجات، حسین علیه السلام سید الشهداء است.

موجود زنده در حیات خود دارای قلبی است که عضو مرکزی دستگاه گردش خون است و دارای ضربانی است که ضربانش رکن رکن حیات است. «قلب را در بدن اهمیتی بسزا است؛ یعنی تا نیرویش باقی است و باز و بسته می شود

شخص زنده است؛ همین که از کار افتاد مرگ فرا می رسد»^(۱). تپش قلب، جهش زندگی است، راه و روش را، قلب رقم می زند.

من تاریخ، معلّم بشریت و چراغ هدایتم، زندگی ام را قلبی است که ضربانش رکن حیات من است، بدون او تاریخ می میرد و زندگی را وداع می گوید.

اگر من زنده ام و معلّم بشریت، عاشورا قلب تاریخ است و حسین علیه السلام حماسه ساز عاشورا، و به یقین باید گفت که حسین علیه السلام مبدأ و معاد تاریخ است.

هدیه ای دیگر، زینت پدر، عقیده بنی هاشم، عالمه غیر معلّمه، عجیب است زینب علیهما السلام! چه کرد این زینب علیهما السلام؟! از چه ظلمی دریغ کردند؟! هرچه توانستند ظلم نمودند؛ اما زینب علیها السلام چون کوهی استوار و سروی مقاوم سران ظلم را به وحشت انداخت، با صبرش، با شجاعتش، با عبادتش، با وفاداری اش، به خدا عجیب بود این زن، زن مگو مرد آفرین روزگار ... سرّی در نینوا می ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنج

پشت ابری از ریا می ماند اگر زینب نبود

ص: ۲۳

چشمه فریادِ مظلومیت لب تشنگان

در کویر تشنه، جا می ماند اگر زینب نبود

زخمی زخمی ترین فریاد، در چنگ سکوت

از تراز نغمه، وا می ماند اگر زینب نبود

در طلوع داغ اصغر، استخوانِ اشک سرخ

در گلوی چشم ها، می ماند اگر زینب نبود

ذوالجناح داد خواهی، بی سوار و بی لجام

در بیابان ها رها، می ماند اگر زینب نبود

در عبور از بستر تاریخ، سیر انقلاب

پشت کوه فتنه ها، می ماند اگر زینب نبود

و هدیه دیگر ربُّ العالمین به شما، حضرت ام کلثوم علیها السلام است. محبت های پدر به این دختر و دختر به پدر از حکایت های فراموش نشدنی عمر من است و تاریخ عاشق این مکتب است.

با انیس جانت زهرا علیها السلام در خانه ای محقّر چه مکتبی ساختید؟ تمام داشته هایم از این مکتب است. اینکه خدا عمرم را تا به حال چنین مقدر فرموده، همه به خاطر برکت مکتب حیات بخش پنج تن آل عباست، بارها گفتم، تا حدی که شهرتم به این مطلب است، که جوهر قلم تاریخ از مکتب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لو أن الرياض أقلامٌ والبحر مدادٌ والجنُّ حسابٌ والإنسُ كُتَّابٌ ما أحصوا فضائل علي بن أبي طالب»

به خدا فضایل تو شمردنی نیست، من جان برای نقل این خاطراتم دارم، اگر این احادیث از من گرفته شود دیگر تاریخ حرکتی ندارد. حیاتم در گرو این سخنان است، مگر آفرینش چند نبی و چند وصی دارد؟ و مگر غیر از این است که خلقت افلاک برای شماست. من این سخن را با گوش خود از وجود نازنین پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

«اگر همه درختان قلم و همه دریاها مرکب و همه پریان حسابگر و همه انسان ها نویسنده شوند، نمی توانند فضایل علی بن ابیطالب را بشمارند.» (۱) بی تو عبادت عابدان و شب زنده داران، جهاد جهادگران، علم عالمان و فرزنانگان، نیایش عارفان و احسان نیکوکاران اثری ندارد. «اگر دشمنی تو نبود

ص: ۲۵

جهنمی خلق نمی شد». (۱) سبیل الله، حُجَّتُ الله، نور الانوار، قَسَمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، واژه های هستند که بی تو معنا نمی دهند. در طول عمرم از هیچ تلاشی برای محو نام مقدس علی علیه السلام فرو گذار نکردند، اما نام تو عزیزترین نام حیات تاریخ است، هر روز عزیزتر از دیروز.

در فضیلت تو کلام نورانی خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله را نقل نمودم. که دیگر جای هیچ گونه تردیدی باقی نماند، فضایل شما را از قرآن هم بگویم. که مگر هل اُتی، آیه شریفه خدا را، غیر تو، تفسیری هست که از دید من پنهان باشد؟ «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (۲) همه عشق تاریخ به جمله «لِوَجْهِ اللَّهِ» است، مگر چند نفر این لیاقت را پیدا نمودند؟

در سیزده سال اول بعثت تمام خون دل ها و سختی ها، و مصیبت های وارده را گل سرسبد عالم خلقت تحمّل نمود، شعب ایطالب (آه، امان از آن دوره) داغ ابوطالب، آن انسان وارسته (امان از این داغ بزرگ) رحلت جانکاه اول زن مسلمان، مادر فاطمه علیها السلام آفرینش حضرت خدیجه علیها السلام.

تاریخ گواه است که پیامبر صلی الله علیه و آله چه کشید، همه را وجود نازنین شمع جمع آفرینش تحمّل نمود، تمام غم ها و غصه ها

ص: ۲۶

۱- ۲۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- ۲۶. سوره انسان، آیه ۸.

را برای هدایت مردم به جان خرید تا جایی که خدای «علی اعلی» او را تسلی می داد. «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (۱) «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۲) ای نبی رحمت تو غم اینان را مخور که هر دم، بر یک مزاجند، اینان مردگانند، که وقتی رو بر می گردانند تو نمی توانی به آن ها بشنوانی * گویا می خواهی خویشان را تلف نمایی برای این که اینان ایمان نمی آورند. پروانه دور شمع نبوی در دوران سخت و خطر تو بودی یا امیرالمؤمنین!

ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت را به یاد می آورم، سران کفر تصمیمی بس خطرناک گرفتند؛ من ترسیدم، دیگر لحظات آخر زندگی خود را سپری می کردم؛ جلسه مشورتی آنان در «دارالندوه» (۳) بود. ترس آن روز دوباره مرا از حال می برد، عجب روزی بود! محمدصلی الله علیه و آله را عامل تفرقه و باعث از دادن عزت خویش می پنداشتند. خواستند او را از جلوی راه خود، بردارند. سخن از خون بهایش به میان آمد. که عده ای ترسیدند؛ نظراتی دادند، نگون بختی را دیدم که پیشنهاد انتخاب جنگجویانی از تمامی قبایل عرب را داد، تا خون بهای وارث همه پیامبران در میانشان تقسیم گردد.

ص: ۲۷

۱- ۲۷. سوره نحل، آیه، ۸۰ / روم، ۵۲.

۲- ۲۸. سوره شعرا، آیه ۳.

۳- ۲۹. مرکز اجتماع سران قریش در دوران جاهلیت

می خواستند شبانه به خانه محرم اسرار الهی حمله ور شوند تا او را تکه تکه نمایند؛ من زنده بودم ولی انگار مرده بودم، در آن هنگام نزول امین وحی، جبرئیل را شاهد بودم که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد: «هنگامی که کافران بر ضد تو فکر می کنند تا تو را زندانی کنند یا بکشند و یا تبعید نمایند، آنان با خدا از در حيله وارد می شوند و خداوند حيله آنان را به خودشان بر می گرداند» (۱) اما علی جان می شنیدی آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله می شنید، سخن، حفظ جان نبوت است دل مشغولی تو هم فقط حفظ جان حامل رسالت بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به هجرت شبانه گرفتند، قرار بر این شد در بستر او، کسی بخوابد تا نقشه های کوردلان، کور گردد. با خود گفتم؛ چه کسی در جایگاه رسالت می خوابد؟ راستی چه کسی لیاقت خواهد داشت؟ چه کسی این مدال افتخار را بر گردن می نهد، و بر سکوی بزرگ ترین معامله با خدا قرار می گیرد؟ حدس زده بودم، همان کس که اول بار به رسول نور ایمان آورد، پروانه شمع نبوی، یعنی پسر عم او علی علیه السلام. من یقین دارم هیچ کس، نه لیاقت اینکار را داشت و نه شجاعت آن را؛ هر گونه احتمالی غیر از علی علیه السلام را نمی پذیرم، آخه من همه را دیده بودم، بهتر بگویم همه را می شناختم.

ص: ۲۸

در آن حال پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم رو به جان خود کرد و فرمود: علی جان! امشب در فراش من بخواب، به دریای بی کران نبوت نظر انداختی و این جمله را شنیدم، که آیا تو در امانی؟! با گفتن آری جانی دوباره گرفتی، خارق العاده بود، والله بی نظیر بود آن ایثار و از جان گذشتگی.

آن زمان که در بستر پیامبر قرار گرفتی، آن بستر بوی پیامبر صلی الله علیه و آله را دوباره استشمام کرد. همان احمد صلی الله علیه و آله ولی علی علیه السلام است یعنی احمد صلی الله علیه و آله را ولی است. یک جان، یک نفس، یک خون، عجیب است این راز هستی و این رابطه یک جان در دو بدن.

دشمن اطراف منزل وحی را به محاصره درآورد، شمشیر عداوت و بغض و کینه در دست داشت، فقط و فقط منتظر دیدن روی پیامبر بودند تا کار را تمام کنند. وارد حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند، در حالی که ثانیه های آخر عمر شریف آخرین فرستاده خدا را در سر می پروراندند؛ سر را از بالشت برداشتی و بُرد سبز رنگ ختم نبوت را از سر کنار زدی و با شجاعت بی نظیر خود فرمودی: چه می گوئید؟ محمد صلی الله علیه و آله سر سلسله رسولان را خواستند، سراغ او را گرفتند؛ امیر فصاحت و بلاغت لب به سخن دوباره گشود. عجب استدلالی دیدم، به خدا از ضربه چهل شمشیر برای آنان دردناک تر بود، فرمودی: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید؟ شاهد بودم قهر خداوندی را به مشرکان آشکار نمودی، دست و قدرت انتقام الهی را بر آنان نمایان ساختی.

جانبازی تو، در شب به نمایش گذاشتن عشق به حقیقت و بقاء اسلام را خداوند در قرآنش ستود و مدال بزرگ ترین معامله تاریخ را به گردنت آویخت. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (۱)

«مردانی که از جان خود در راه رضای خدا در گذرند؛ و خداوند دوستدار چنین بندگان است» در آن معامله بزرگ «فروشنده» مولود خانه خدا «مَبِيع» (۲) رضای پروردگار «ثَمَن» (۳) جان خانه زاد خدا، این هجرت برای اسلام برکاتی داشت که قابل شمارش نیست. «اگر این هجرت رخ نمی داد اسلام در همان محیط مکه دفن می گردید و جهان بشریت از این فیض بزرگ محروم می ماند.» (۴) چه کرد قهرمان میادین نبرد و محافظ جان پیامبر در این هجرت تاریخی؟ من گواهم که هیچ کس توان گفتن و یا جرأت کتمان این حقیقت را ندارد که بگوید آیه کریمه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً» (۵) در شأن شما نازل نشده «این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده رجس و پلیدی را، از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند». قطعاً چ

ص: ۳۰

۱- ۳۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۲- ۳۲. جنس یا کالایی که فروخته می شود.

۳- ۳۳. قیمت یا پولی که در مقابل کالا داده می شود.

۴- ۳۴. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۳۵.

۵- ۳۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

نین جایگاهی لیاقت می خواهد. فقط دوستی، آشنایی و یا همراهی پیامبر که چنین مقامی را در قرآن ثابت نمی کند.

چون هستی ام مدیون توست و خود شاهدِ داستان بی شک و شبهه سرگذشت مباهله بودم، تا فرصتی به دست می آورم، گویا جان برای نقل این واقعه مهم تاریخی دارم. قرآن گواه من است که ختم المرسلین صلی الله علیه وآله در رو به رو شدن با هیئت نمایندگی نجران این گونه خطاب گردید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ» (۱) ای رسول ما هر کس با تو، درباره بندگی و رسالت عیسی علیه السلام مجادله کرد، بعد از علمی که از مطلب یافتی به ایشان بگو بیایید، ما فرزندان خود و شما فرزندان خود را، ما زنان خود، و شما زنان خود را، ما نفس خود را، و شما نفس خود را، بخوانیم و سپس مباهله کنیم و دوری از رحمت خدا را برای دروغگویان (که یا ماییم و یا شما) در خواست نماییم.

«آنجا که پیامبر «أَنْفُسَنَا» می فرماید، قطعاً مراد نفس مقدّس نبوی نبود، زیرا دعوت اقتضای مغایرت دارد؛ یعنی آدمی خود را نمی خواند، خود را دعوت نمی کند پس باید مراد

ص: ۳۱

دیگری باشد.» (۱) چه کسی می تواند بگوید مراد از نفس مقدّس پیامبر شما نبودید، مگر چند نفر در آن جمع حاضر بودید؟ پیامبر هم که خود را صدا نمی زند. روز مباحله نقطه ای در خارج شهر مدینه، من با چشمان خود دیدم، تاریخ ورق های زرّین خود را با عُصاره جاننش نوشته، نه انکار کردنی است و نه فراموش شدنی، انکار آن، انکار تمام حقایق عالم هستی است.

خودم دیدم. نبی اسلام صلی الله علیه و آله، عزیز خود حسین علیه السلام را در آغوش نهاد و دست سبط اکبرش حسن علیه السلام در دستانش، تو و فاطمه علیهما السلام دو زوج بی همتای آفرینش، پشت سر نبی صلی الله علیه و آله. قسم به لفظ جلاله اگر دعا می کرد و آمین از جمع تان به آسمان بالا می رفت، هیچ کوهی را توان ایستادن بر جای خود نبود.

فضایلی را هم، از زبان علی علیه السلام بیان نمایم در وصف خود، و سخنانی شیرین در وصف علی علیه السلام بگویم از زبان نبی صلی الله علیه و آله، شنیدم که میفرمودی: «من در کوچکی سینه های عرب را به زمین رساندم، شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب خویشی نزدیک و مقام بلند و احترام مخصوص می دانید. در زمان کودکی، پیامبر مرا در کنار خود پرورش داد، به سینه اش می چسباند، و در بسترش، در آغوش می داشت. تنش را به من می مالید، و بوی خوش خویش را به من می بویاند

ص: ۳۲

می فرمود: «تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم مگر اینکه پیامبر نیستی و وزیری». (۱)

بارها شاهد بودم که میفرمودی: «از من بپرسید از طرق آسمان، زیرا من آن را بهتر از راه های زمین می شناسم». (۲)

«از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید نزد من علوم اولین و آخرین است». (۳) تا قیامت در گوش من این صدا طنین انداز است که «اگر با اهل تورات بنشینم، حکم به تورات می کنم؛ اگر با اهل انجیل بنشینم، حکم به انجیل می کنم؛ و اگر با اهل فرقان بنشینم؛ با فرقان حکم می کنم» (۴) راستی چه رابطه ای بود بین تو و خدا که چنین تو را جامع علوم ساخت؟ فقط در امر نبوت با رسول خدا شریک نبودی از رسول گرامی اسلام هم شنیدم که می فرمود: «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ». (۵) حق با علی علیه السلام است و علی علیه السلام با حقه، قرآن با علی علیه السلام است و علی علیه السلام با قرآن. یعنی بی علی قرآن معنا نمی شود.

در فضل و شرف همین نکته بس باشد که نبی خاتم صلی الله علیه وآله می فرمود: «يا عَلِيُّ ما عَرَفَ اللهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ ما

ص: ۳۳

۱- ۳۸. نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ۲۳۴.

۲- ۳۹. الارشاد، ص ۲۳.

۳- ۴۰. همان مدرک

۴- ۴۱. همان مدرک

۵- ۴۲. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۲ / ج ۳۸، ص ۳۶.

عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي»؛^(۱) علی جان حق معرفت پروردگار را غیر از من و تو هیچ کس نمی داند، و جز من و رب العالمین هیچ کس نسبت به تو شناخت ندارد.

ص: ۳۴

۱- ۴۳. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۰۹ / مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۶۷

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَبَسَهُ وَهُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصَّةَ بَيْنَهُ وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ الذُّلَّ وَ شَمَلَتْهُ الْبَلَاءُ وَ دِيَّتْ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَاءِ وَ ضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْأَسْدَادِ وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ» (۱)

جهاد دری از درهای بهشت است؛ دری که خداوند آن را به روی هر کس نگشوده است، جهاد لباس تقوی، زره استوار الهی و سپر محکم پروردگار است، هر کس که از جهاد گریزان باشد. خداوند لباس ذلت و زبونی بر تن او می پوشاند و او را مشمول بلا- و گرفتاری می نماید و در اثر ضایع کردن جهاد در فرومایگی بماند، دلش در پرده های گمراهی قرار گرفته، و حق از او رویگردان گردیده، و در نهایت خوار شده، از عدالت محروم خواهد شد.

این جملات را از زبان قرآن ناطق، امیر فصاحت و بلاغت

ص: ۳۵

می شنیدم. خاطرات جنگ تو، انیس دل تنگیهای من است، با آن خاطرات است که تاریخ ادامه حیات می دهد. چه کرد علی علیه السلام در دفاع از دین؟ در جهاد فی سبیل الله تو را می دیدم که از احدی ترس نداری، جسور و با غیرت، گویا از بچگی فقط فنون نظامی یاد گرفتی، بارها گفتم در هر جایی علی علیه السلام را می دیدم او یکه تاز بود، تا علی علیه السلام زنده بود چشمان تاریخ به دور شمع هدایت او طواف می کرد، تو را در تمام زمینه های زندگی دارای یک منطق می دید که در هیچ حالی تغییر نمی کردی؛ منطق جهاد و شهادت تو، همان منطق عدالت و عبادت تو بود.

همان جهادی که به وسیله آن، پایه های اسلام بر پا شد و به سبب آن شریعت و احکام آن پا برجا، چنان امتیازی داری که شهرتت زبانه زد تمام مخلوقات است، آوازه ات معروف عام و خاص، و خردمندان در آن اختلافی ندارند، هوشمندان عالم در درستی اش ستیزه ندارند، جز بی خبرانی که دقت در تاریخ ندارند و با تاریخ بیگانه اند، اما دشمنان عناد ورز تو که انکار حقیقت نمودند و از تو جدا شدند و به جمع اصحاب دوزخ پیوستند، غافل از آنند که زندگی تاریخ از آن علی علیه السلام است و علی علیه السلام نقطه پرگار آفرینش است. رشادت های علی علیه السلام در جنگ، همه عمر من است، تَدَبُّرَت را نمی گویم، تَرَحُّمَت را

نمی‌سیرایم که در جنگ به دشمنی که قصد جانت را کرده بود، آن قدر محبت می‌نمودی که گویا از خویشتن است و در همان حال به خاطر منافع اسلام، چنان غیرت و عزت از خود به نمایش می‌گذاشتی که تمام زورمندان عالم، اسیر آهنگ شمشیر تو بودند؛ و در عین حال مورچه ای را ستم روا نمی‌داشتی.

خاطرات سال سوم هجرت، قطرات اشک را از ناودان گوشه چشمان پر حادثه ام سرازیر می‌کند و این اشک، معلول همان حماسه های زیبای توست که تاریخ را خجل کرده.

بیست و شش بهار از عمر گرانمایه خود را پشت سر نهاده بودی، لحظه به لحظه عمرت، صفحه ای را در تاریخ رقم می‌زد. حق است که هر جایی از تاریخ مرور شود بی‌علی علیه السلام به نتیجه نمی‌رسد.

آن روز صدای فرشته امین وحی زمین و زمان را به لرزه درآورد که «لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَى لَاسِيْفٍ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» (۱) فرشته خدا، محرم اسرار آفرینش شگفت زده شده بود، دفاع با اخلاص امیرالمؤمنین علیه السلام او را به وجد آورد، پرسید؛ یا محمد صلی الله علیه و آله! کیست این؟ چگونه از تو دفاع می‌کند؟ صدای شمشیرت هنگامه ای به پا کرده بود. شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله جان شیرینش را

ص: ۳۷

۱- ۴۵. الارشاد، ص ۴۷. {شمشیری نیست، مگر ذوالفقار جوانی نیست، مگر علی علیه السلام}

خطاب می کند و می فرماید: «هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ» (۱) جان ما یکی است، او مرتضی علی است. در آن روز در تمام آسمان ها صدای مدح و ثنای تو بلند بود.

سال پنجم هجرت، سال غزوه خندق یا جنگ احزاب، یادگار جوان پاک باخته عَجَمی «سلمان فارسی» (۲) مفتخر به دریافت مدال لیاقت «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (۳) شاهکار این جوان ایرانی از حکایت های فراموش ناشدنی عمر تاریخ است، سپاه فراوان از قبایل زیاد، به قصد براندازی نظام نو پای اسلام گردهم آمده بودند، همه قهرمانان نامی عرب جمع بودند، روز عجیبی بود، روز رویارویی احزاب مختلف با اسلام، مشرکان و یهودیان هر چه داشتند رو کردند. مقابله آغاز شد، قهرمان نامی عرب در آن روز «عمر بن عَبْدَوْد» را دیدم، سوار بر اسب دائماً «هَيْلٌ مِنْ مُبَارِزٍ» می گفت و مبارز می طلبید. آمادگی همه کفر بود، گستاخ و جسور، طالبان بهشت را، از روی مسخره صدا می زد، در رَجَز خواندن همه اش تحقیر حریف می کرد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله اذن میدان طلبیدی تا بار دیگر آسمان

ص: ۳۸

۱- ۴۶. الارشاد، ص ۴۷.

۲- ۴۷. سلمان فارسی از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شیعیان امام علی علیه السلام است. در نام و محل تولد او پیش از اسلام اختلاف است آنچه مشهور است، اهل شیراز و نامش روزبه است به سلمان فارسی ملقب شده طرح خندق دور مدینه را به فرماندهی کل قوا پیشنهاد داده با مشورت افسران عالی رتبه به تصویب رسید.

۳- ۴۸. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۳- ج ۱۱، ص ۱۴۸.

و زمین را شکفت زده سازی، پیامبر اجازه میدان داد، با خود گفتم: کار، کار علی علیه السلام می باشد، شیر اسلام باید برخیزد تا این مشکل را حل نماید. بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر را به دست با لیاقت تو داد. عمامه ای بر سرت بست و در حَقَّت دعا فرمود و آیه شریفه «رَبِّ لَّا تَذَرْنِي فَرْدًا وَّ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (۱) خدایا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثی را، خواند. به سرعت به سوی تمام کفر حرکت کردی، قدم های محکم و استوار تو در آن روز، باعث مباحثات همه آزادی خواهان دنیاست.

توجه به لب های مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله نمودم، سخن گفتن حبیب خدا را شنیدم و از ابراز علاقه او به وجد آمدم. همان جمله تاریخی که هیچ خردمندی، در آن شک ندارد: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ» (۲) ایمان و کفر به تمامی رو به روی هم آشکار گشتند.

ذوالفقار دستانت، مَهْرِي بر لب ها شد، سکوت همراه با ترس در خیمه کفر حکم فرما گشت، با رَجَزِ خود که در فصاحت و بلاغت بی نظیر بود، وارد میدان شدی. حریف خواست به خیال خود حریفش را بشناسد، حریف نمای تو، حریفش را خوب می شناخت؛ تمام عرب تو را می شناختند،

ص: ۳۹

۱- ۴۹. سوره انبیا، آیه ۸۹.

۲- ۵۰. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۵- ج ۲۹، ص ۱ - شرح ابن ابی الحدید ج، ۳۶۱، ۱۳ - کنز الفوائد، ج، ص ۲۹۷ - الطرائف، ج

۱، ص ۳۶.

لا اُبالی ترین جنگ جویان، هنر تو را در جنگ دیده یا شنیده بودند. او به اصطلاح خود، قصد تحقیر داشت، تو را در بدر و اُحد دیده بود، فقط می خواست از جنگ شیر اسلام فرار نماید، خواست حریفش تو نباشی، نمی خواست گران ترین قیمت را، که جانش بود در رویارویی با این حریف از دست بدهد. مبارزه شروع گشت و بالاخره قوی ترین مبارز عرب، راه جهنم را در پیش گرفت و رفت. چگونه ممکن است جنگیدن و شجاعت تو را در آن دوره، تاریخ از یاد ببرد و بر آن افتخار نکند، ضربه زدن تو آسمانیان و زمینیان را به تواضع و داشت و همه شرک را فراری داد، رسول خاتم صلی الله علیه و آله شروع به سُرئیدن آن حماسه کرد: «ضَرَبَهُ عَلِيٌّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلَ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (۱) «أُبَشِّرُ يَا عَلِيُّ فَلَؤَ وَزَنَ الْيَوْمَ عَمَلُكَ بِعَمَلِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ لَرَجَحَ عَمَلُكَ بِعَمَلِهِمْ» (۲) ضربه علی علیه السلام در روز خندق از عبادت جن و انس بالاتر بود* بشارت باد بر تو یا علی علیه السلام این فداکاری بالاتر از تمام اعمال امت من است.

نام خبیر نامی آشناست، آوازه این نام مدیون فاتح آن است. «ناجوانمردی یهودیان خبیر، پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آن داشت که این کانون خطر را بر چیند و همه آنها را خلع سلاح سازد؛

ص: ۴۰

۱- ۵۱. اقبال الاعمال، ص ۴۶۶.

۲- ۵۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸ - کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۸ - شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۲ - تأویل الآیات الظاهره، ص ۴۵۵.

زیرا بیم آن می رفت که این ملت لجوج و ماجراجو، بار دیگر با صرف هزینه های سنگین، بت پرستان عرب را بر ضد مسلمانان برانگیزد و به خصوص آن که، تعصب یهود نسبت به آئین خود بیشتر از علاقه مردم قریش به بت پرستی بود و برای همین تعصب کور بود که هزار مشرک اسلام می آورد، ولی یک یهودی حاضر نبود از کیش خود دست بردارد و لذا پیامبر گرامی اسلام فرمان تسخیر آخرین مراکز یهود را، در سرزمین عربستان صادر نمود.» (۱)

علی علیه السلام جان! و ای همه هستی تاریخ، در آن روز پرچم سفیدی چشمانم را خیره نمود، پرچمی که هنگام حرکت، نبی مکرم اسلام به دست شیر خدا داده بود. استحکام دژهای خیبر عجیب بود، سنگرهای نفوذناپذیر، شکستن چنین موانع عظیمی، نیاز به هنرمندانی ورزیده و جنگجویانی کارآموده داشت. فرماندهان و پرچمداران سپاه اسلام که برای فتح دژ خیبر رفته بودند، هر روز در حالی بر می گشتند که قدرت و هیبت صاحبان دژ را، می سیرانیدن. در آن لحظات حساس جمله مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در جای جای زندگی تاریخ می درخشد، چون آن کلام، تنها یک تقدیر نظامی ساده نبود، بلکه ترسیم راه و رسم زندگی ولایت مدارانه بود، زندگی که جا

ص: ۴۱

دارد، دنیا برای آن تمام عمر فکر نماید. جمله ای عجیب بود «لَمَّا عَطَيْنَ الرَّايَةَ غَدَاً رَجُلًا- يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ لَّا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ» (۱) این پرچم را فردا بدست کسی خواهم داد، که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول خدا هم او را دوست دارند و خداوند این دژ را، به دست او می گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نکرده.

تمام سربازان، آرزوی دست یافتن به این مدال را پرستش می کردند، عالم خیال برای اون رزمندگان، شیرین ترین لحظات را نشان می داد، چه آرزوهای را در سر می پروراندند؟ کم نبود این مقام، شب عجیبی بود، آن شب، شب حکومت احساسات، بر تک تک جنگجویان، هر یک زیر لب زمزمه ای داشت، خدا کند فردا، من باشم و مدال رضایت نبوی نصیب من گردد.

با خود نمایی خورشید عالم افروز در روز موعود، پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که فرمود: علی علیه السلام کجاست، چه فرقی می کند کی، کجا باشد؟ باید دید شمشیری که حتی لحظه ای برای غیر رضای پروردگار از غلاف بیرون نیامده کجاست. در پاسخ پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله گفته شد چشمان نازنین عزیز خدا، ناراحت است، نبی رحمت، امیر فتوت را طلبد از درد چشم می نالیدی، آن

ص: ۴۲

زمان که آب حیات از دهان عصاره خلقت، به چشمان نازنین شما تماس گرفت، سلامت حاصل گشت، ذوالفقار با وقار سر به جانب آسمان بلند کرد، گویا سجده شکر به جای آورد. که خدایا! مگر قطعه فلزی در این عالم، چقدر لیاقت پیدا می کند؟ چگونه به من این همه محبت فرمودی؟! که در چنین افتخارات برای دینت در دستان ابر مرد تاریخ بدرخشم. آن زمان که این شمشیر خدایی را در دستان شیر خدا گرفتی، به سوی دژ مستحکم یهود، پیش رفتی، پرچم زیبای اسلام را در نزدیکی دژ، بر زمین نهادی، خود را جانانه معرفی نمودی قهرمان یهود را از پای در آوردی و درب خیبر را کندی و به جای سپر از آن استفاده نمودی و خود فرمودی: «مَا قَلَعْتَهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ وَلَكِنْ قَلَعْتَهَا بِقُوَّةِ إِلَهِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٍ رَضِيَّةٍ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ» (۱) من این در را به قوت بشریه از جای نکندم، بلکه با قدرت الهی در حالی که ایمان راسخ به روز قیامت داشتم آن را از جای در آوردم، قدرت بشری قادر به کندن این در نبود.

فتح مکه؛ یک شگفتی دیگر، بی نظیر در تمام ادیان، دانشگاهی برای تمام جنگ ها و برای تمام لشکر کشی ها، یک شاهکار خلقت، تمام کرسی های نظامی باید بر صندلی های این مکتب بزرگ بنشینند تا درس جنگ را، دیکته کنند

ص: ۴۳

، فلسفه جنگ را مرور نمایند و شرافت انسانیّت را از مکتب اسلام یاد گیرند، معنی جنگ را از اوّل بیاموزند، و صله های ناجور را به دامن این دین مقدّس نچسبانند.

حرکت رسول نور برای فتح خانه خدا را در سال هشتم هجرت دیدم. هیچ کس این لذّت مرا حس نمی کند، در چگونگی بیانش ماندم، آن صحنه بی نظیر، عزیمت مولود کعبه برای نائل شدن به زیارت زادگاه خود. مکه بدون خونریزی آزاد شد، و ابوسفیان و فرزندانش اسیر و ذلیل در ذمّه اسلام، زیر پرچم رحمت نبی رحمت صلی الله علیه و آله قرار گرفتند، نوبت به شکستن بت های مکه، «خدایان آبا و اجدای» (۱) قریش فرا رسید. هنوز برایم هضم نشده و در عمرم مبهم مانده، که چرا اوّل نبی صلی الله علیه و آله بر دوش وصی علیه السلام قرار گرفت، بعد وصی را امر فرمود بر دوش نبی قرار گیرد تا بت های مکه به دست فرزند کعبه شکسته شود؟ با خود گفتم باز علی علیه السلام.

بار دیگر شیر اسلام، این بار پای بردوش گل سرسبد عالم خلقت نهاد، خدایا چقدر به او عشق می ورزی؟ چقدر به او فضیلت دادی؟ محمّد پدر همسر او، حمزه سیدالشهدا علیه السلام عموی او، جعفر طیار علیه السلام هم پرواز فرشتگان، برادر اوست. کوثر هستی، همسر اوست. دو سید جوانان اهل بهشت پسر اویند،

ص: ۴۴

اولین اسلام آورندگان بود آن زمان که رنگ بلوغ را ندیده بود، طهارت و پاک دامنی او را در نوجوانی خدایش ستود. و اینک فتح مکه پای بردوش نبی صلی الله علیه و آله بگذاشت بتان بشکست، این است که می گویم هرجای تاریخ، گذر شود باید علی علیه السلام را در آنجا یافت؛ از آدم تا خاتم و از خاتم تا روز محشر، روز حساب که فرا رسد، علی علیه السلام شفیع محشر است پای حساب که به میان آید علی علیه السلام «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ» (۱) است.

آهنگ رفتن غزوه تبوک حالم را دگرگون می سازد، شوقی به من دست می دهد؛ فکر می کنم اگر عمرم را، صرف این ماجرا نمایم ضرر نکنم گفتنی های زیادی از آن روز دارم. امان از منافقین بدتر از کفار، پست ترین و شقی ترین انسان های روی زمین، دو چهره های مغضوب پروردگار، نه به خود اعتقاد دارند، نه به خدای خود، و نه برای ملت ها جایگاه و ارزشی قائلند، از هیچ خیانتی برای رسیدن به هدف خود فروگذار نمی کنند. علم اسلام را در خیلی از جنگ ها به دوش کشیدی، هرگاه که اسب را رکاب می گرفتی، صفحه ای در تاریخ ورق می خورد و حماسه ای به یادگار می ماند، خدمتی برای بشریت انجام می دادی.

از افتخارات تو این است که در تمام نبردها در کنار پیامبر

ص: ۴۵

ودی، اما تبوک این آخرین غزوه نبی صلی الله علیه وآله بدون علی علیه السلام و اولین غزوه بدون وصی پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که دقیقاً برخلاف جنگ های دیگر، گویا میل رفتن تو را به میدان نداشت، سیاست مداری او را خوب می شناختم، مؤسس حکومتی نو بنیاد، حکومتی بی نظیر در عمر تاریخ که تازه چند بهار از عمر خویش را پشت سر نهاد. باید تدبیری انجام می داد تا با آن چاشنی تمام حيله های منافقان، از جا در می آمد و ترفندهای دو رویی آنان، عقیم می ماند. در قلب هایشان مرض بود «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۱) نمی فهمیدن رسول نور از روی هوای نفس سخن نمی گوید. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۲) این بدترین انسان های روی زمین شروع به شایع سازی کردند که علی علیه السلام امتناع از جنگ می کند، کور بودند، که علی علیه السلام اول مجاهد اسلام بود، ضربه علی علیه السلام در جهاد، روزی افضل از عبادت جن و انس، و روزی دیگر جبرئیل را در آسمان به وجد می آورد و تمام عالم انگشت حیرت به دندان میگزیدند. برای ابطال این تهمت، خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله شرفیاب گشتی، لب های

ص: ۴۶

۱- ۵۸. سوره بقره، آیه ۱۰؛ دل های آن ها مریض است، پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید و بر آن ها عذاب دردناک است بدین سبب که دروغ می گویند.

۲- ۵۹. سوره نجم، آیه ۲ و ۳؛ هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او هیچ غیر از وحی خدا نیست.

آیات الهی تکان خورد و کلمه تاریخی خود را که از دلایل واضح و روشن امامت و جانشینی بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله است و در تاریخ چون خورشید می درخشد را فرمود: «أَفَلَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (۱). به خود پیچیدم، عجیب کلامی بود! تمام مقام و منصب هارون را برای تو ثابت نمود، اگر تمام مقام، مرادش نبود، دلیلی برای استثنا باقی نمی ماند.

ص: ۴۷

۱- ۶۰. الارشاد، ص ۱۱ - انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۵ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۴ - دلائل النبوه

در آن روزها، که در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله انیس جانش بودی و من دو انسان می دیدم به یک هدف، دو جان در یک بدن، رسول مهربانی، می فرمود: «یا علی! خداوند تو را زینت داده به زینتی که مزین نگشته بندگان به زینتی محبوب تر از آن و آن زینت ابرار است در پیشگاه خداوند (زهد در دنیا) قرار داده تو را چنان که «لا ترزء من الدنیا شیئاً» چیزی از دنیا بر نمی داری «ولا ترزء الدنیا منک شیئاً» و بر نمی دارد دنیا از تو چیزی.» (۱) بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله عابد ترین مردم بودی، وصی و وزیر و جانشینی شایسته، هیچ زاهدی به مرتبه زهد تو نرسید، عابدان و شب زنده داران، خاک گویت را، مَهر نمازشان قرار دادند و دست گدایی به سوی آستان دراز نمودند. و رحل اقامت شان را به در خانه تو افکندند، نشد که از طعامی سیر شوی، نان جوین خوردی، خدمت خلق نمودی، خانه نشین و امام برحق، قولت، قول خدا بود و برای قوام این دین عزیز، ساکت بودی و «در سکوت چاره ساز مسلمین بودی»؛ (۲) آن زمان هم

ص: ۴۸

۱- ۶۱. شرح نهج البلاغه {مدرس وحید} ج ۱۰، ص ۱۲۸.

۲- ۶۲. نهج البلاغه خطبه، ۳

که حکومت را با مصلحت پذیرفتی، در آن حکومت بی نظیر خشتی بر روی خشتی سوار نکردی، و پیوسته به جانب بهشت و دوزخ چشم دوخته بودی. آیه انفاق را معنا میفرمودی و مال خود را از کد یمین و عرق جبین به دست می آوردی و در راه رضای دوست، بخشش می داشتی. چگونه این کلمات زرین را در عمر خود پنهان سازم و این مدال های افتخار را که هر انسان آزاده ای طالب آن است آشکار نسازم؟!

دائماً می شنیدم؛ از آن لب های آسمانی که میفرمودی: «آگاه باشید نه دنیا برای شما باقی می ماند و نه شما برای آن باقی خواهید ماند، آگاه باشید تباه شدن و از دست رفتن متاع دنیا به شما زیانی وارد نخواهد آورد.» (۱)

«داستان دنیا مانند ماری است که دست بر آن بکشی نرم و در اندرونش، زهر گشوده است، فریب خورده نادان به طرف آن می رود و خردمند پایان نگر از آن دوری می گزیند.» (۲)

همواره دنیا را می سرودی که «من چگونه وصف نمایم سرایی را که اول آن رنج است و آخر آن نیستی، در حلال آن حساب و در حرام آن عقاب است. کسی که در آن غنی شد فتنه به پا می کند و نیازمند در آن غمگین است، و هر که در تحصیل آن بکوشد، به آن نمی رسد.» (۳) «اینجا سرای

ص: ۴۹

۱- ۶۳. همان مدرک، حکمت ۷۴.

۲- ۶۴. همان مدرک، حکمت ۱۱۵.

۳- ۶۵. نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

گذشتن است نه سرای ماندن» (۱) «خوشی دنیا باقی نمی ماند و به سرعت از اهلش رو بر می گرداند و ساکنین خود را به فنا و نیستی می کشاند و همسایگان خود را، به سوی مرگ می راند» (۲).

«چه بسیار است کسی که به دنیا اطمینان داشته باشد و دنیا، او را به خاک می اندازد و چه بسیار است کسی که دارای مرتبه بزرگ بوده، دنیا او را کوچک و پست می گرداند. چه بسیار است کسی که دارای افتخار و خودخواهی می باشد که دنیا او را ذلیل و خوار می نماید.» (۳).

در دنیا بودی امّا اهل دنیا نبودی، چند روزی در این سرای نیستی، زیستی، طاقت نیاوردی در زندانی بودی تنگ و تاریک، خدایت فرستاد برای اهل دنیا، تا نور را از آن خورشید هدایت دریافت دارند؛ ولی اهل دنیا جز عده ای در زمان حضورت لیاقت پیدا نکردند، نشناختند، اهل دنیا بودند. (۴) و آنان که جرعه ای از آن «چشمه سار سیل آسای» (۵) زلال حقیقت نوشیدند جاودانه شدند. فرهنگ، علی علیه السلام فرهنگ خدا محوری، و زیر پرچم علی علیه السلام استقلال و سربلندی است، چون هر جا فرهنگ غدیر باشد ذلت معنا ندارد ...

ص: ۵۰

۱- ۶۶. همان مدرک، حکمت ۱۲۸.

۲- ۶۷. همان مدرک، خطبه ۵۲.

۳- ۶۸. همان مدرک خطبه ۱۱۰.

۴- ۶۹. همان مدرک خطبه، ۳.

۵- ۷۰. همان مدرک

«امامت؛ مقامی است، که خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از رتبه پیغمبری و دوستی به آن ممتاز ساخت، این سؤمین رتبه و فضیلتی بود که خدا، خلیلش را بدان شرافت داد و نامش را برافراشت. چنان که فرمود: آن گاه که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود، و چون همه را به پایان رساند، فرمود: من تو را، امام مردم خواهم ساخت «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» حضرت خلیل (سلام الله علیه) از خرسندی گفت:، از نژادم نیز امام قرار بده؛ «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱) خطاب رسید، عهد من به ستمکاران نمی رسد. این آیه امامت هر ظالمی را تا قیامت رد کرده و این مقام اختصاص به برگزیده گان امت یافت.

سپس خداوند امامت را، ارجمند داشت و در نسل برگزیدگان پاک نهاد، فرمود: به ابراهیم و اسحق و فرزندان

ص: ۵۱

زاده اش یعقوب بخشیدم، و همه را شایسته قرار دادیم، و آنان را امامانی ساختیم که به فرمان ما، مردم را هدایت کنند، و انجام کارهای نیک و به پا داشتن نماز و پرداختن زکات، به آنها وحی کردیم، و آنها به عبادت ما پرداختند. نسل ابراهیم، این مقام را پیوسته، قرن به قرن از یک دیگر ارث بردند، تا نوبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید که خداوند فرمود: سزاوارترین مردم به ابراهیم همانها هستند که پیروی اش کردند. و این پیغمبر و آنها که ایمان آوردند، امامت به آنان اختصاص یافت. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به عهده علی علیه السلام نهاد، همچنین در نسل برگزیده او که خداوند علم و ایمانشان داده، قرار گرفت ... امامت مقام انبیا و میراث اوصیا است، امام، زمام و عنان دین و نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، ریشه بالنده اسلام و شاخه سر بلند آن، تمام کننده و کامل کننده نماز، حج و جهاد است، مایه زیادی غنیمت و صدقات می باشد. امام است که حلال خدا را حلال و حرامش را حرام می کند و حدود را اقامه می نماید و از دین خدا دفاع می کند. او ابر بارنده باران بیایی، آسمان سایه افکن، زمین گسترده، چشمه جوشان، امینی رفیق، پدری شفیق، برادری همزاد،

ص: ۵۲

پناهگاه بندگان و همانندِ مادری نکو کار نسبت به فرزند خردسال است. امین خدا در زمین، پاک کننده گناهان، زُداينده عیب ها، نظم دین، عزتِ مسلمین، خشم منافقین، و نابودی کافرین است، یگانه دورانی که هیچ کس به پایه او نرسد، عالمی همطراز او نباشد» (۱)

یا علی اگر خدا به کسی توفیق شناختِ شما اهل بیت علیهم السلام را داد خوشا به حالشان، و گرنه آنان که شما را نشناختند «انگار در زمان جاهلیت مرده اند» (۲)

این مطالب حقیقتی است روشن و آشکار که از نصّ شریف قرآن و پیامبر خاتم و مفسرانِ حقیقی قرآن، امامان بعد نبی صلی الله علیه و آله بدست می آید و در تاریخ سندی است محکم؛ مگر اینکه دقت در تاریخ نشود و حقیقت را از تاریخ نخواهند.

اینکه تا الآن گفتم و خاطرات تلخ و شیرین گذشته را بیان نمودم همه برای غدیر بود، خواستم خیز را محکم تر بردارم تا قدری بیشتر به عمق دریای بی کران فرهنگ غدیر غوص نمایم. و گرنه هستی همه فضایل علی علیه السلام است. علی علیه السلام را با غدیر باید شناخت و غدیر را برای نجات بشریت باید دریافت، فرهنگ غدیر را باید جهانی ساخت، غدیر فرهنگی جهان

ص: ۵۳

-
- ۱- ۷۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۱ - احتجاج، ج ۲، ص ۴۳۴ - امالی صدوق، ص ۶۷۷ - تحف العقول، ص ۴۳۹ - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۹.
- ۲- ۷۴. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۵

شمولی دارد، امّا جهان فهمی غدیر، روی دیگر سکه است که مغفول مانده، من تاریخ برای نقل آن زنده ام، اگر خون در رگ های من می جوشد فقط به خاطر برپایی فرهنگ غدیر است، فرهنگی که در فطرت پاک موحدان عالم خوابیده است و بیدار شدنی است. آن فرهنگ، حق حکومت دارد و گستره هستی، برای برپایی همان فرهنگ پهن گردیده، زمین در انتظار شنیدن آهنگ زیباترین صدای شمشیر عالم است، همان شمشیری که عدالت را جهانی می کند و در حق احدی ظلم روا نمی دارد. جهانی شدن عدالت در فرهنگ غدیر نهفته است. ملت ها هرچه از غدیر دورتر گردند به فرهنگ سردرگمی و پوچی گری نزدیک تر می شوند. فرهنگ غدیر است که در آخرالزمان حکومت خواهد کرد. غدیر یک حادثه طبیعی نیست؛ سخنی که در مکان غدیر گفته شد، برای همه مکان ها و زمان هاست. تفکر غدیر آهنگ آزادی تمامی صداهای خفته در تارهای صوتی ملل مستضعف عالم است؛ فرهنگ غدیر هیچ سخن از قومیت ندارد، لوح منشور اتحاد و همدلی بشریت است.

مکان غدیر در آن زمان، محل نزول قوافل نبود، چون قوافل در جایی اقامت میگزینند که از آب و چراگاه بهره مند باشد، ولی غدیر از این ویژگی بی بهره بود. سبب وقوف نبی الله

الاعظم صلی الله علیه و آله در ۱۸ ذی الحججه سال دهم هجرت در مکان غدیر خم همان ابلاغ تأکیدی حق تعالی بود. این خبر را، قبل از این چندین مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله به شما داده بود، اما در غدیر از همه دفعات جدا بود؛ لحن کلام خدا، لحن دیگری بود، حرکت کاروانیان در آن شرایط سخت و دستور توقف و ابلاغ، همه گویای این حقیقت است.

امین وحی خبر آورد. «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (۱)

«ای رسول ما بیان کن آنچه که از طرف پروردگارت نازل شد که اگر بیان نکنی گویا اصلاً رسالت ما را انجام ندادی»

این سؤال برای هر آزاد اندیشی رُخ خواهد داد، چه موضوعی بوده که تا پایان دوره رسالت خاتم پیامبران و در انتهای وحی آسمانی، ابلاغ نشده بود؟ چه حکمی از احکام آسمانی بود. که پیامبری همانند خاتم الانبیا از گفتن آن ابا داشت؟ و چندین مرتبه از جبرئیل در خواست می کند که خدا عذرم را بپذیرد که ابلاغ نکنم. اما خدای حکیم مصلحت بشریت را در این می دانست و فرمود: ای رسول ما بگو به هر قیمتی که شده، و اگر می ترسی «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۲) خداوند تو را حفظ می کند، این فرمان باید اجرا شود، اگر این

ص: ۵۵

۱- ۷۵. سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- ۷۶. سوره مائده، آیه ۶۷.

رسالت اجرا نشود فلسفه خلقت عبث خواهد شد. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۱) و حکیم کار عبث ننماید. این فرمان لطف از جانب پروردگار عالمیان بود و لطف بر خدا واجب است او «لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (۲) است، می داند بشر، بدون امام به بیراهه می رود.

من شاهد یک صد و بیست و چهار هزار عطیه آسمانی و مُبْلِغِ رَبَّانِي بَودم که در وجودِ تَک تَک سفیران الهی تو را جست و جو می کردم تا روزی که جهان شاهد خلقت گِلِ سرسبد عالم خلقت بود، تا روزی که تمام مخلوقات را دیدم که چگونه تسبیح و تقدیس می گویند، به خاطر عظمت خلقت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله.

محمد صلی الله علیه وآله که به دنیا آمد رنگ دیگری به خود گرفتم جانی دیگری خدا به من مرحمت فرمود، هیچ کس از این رسول آگاهی نداشت، من او را خوب می شناختم، از وصف آن وجود ملکوتی با خبر بَودم، عظمت او را از پیامبران پیشین، به یادگار داشتیم؛ می دانستم «أَحْمَدِي» (۳) در راه است «که خلقت افلاک به خاطر برکت وجود اوست» (۴).

تا چهل سالگی که ابلاغ حقیقت نمود، تازه مردم جایگاه او

ص: ۵۶

۱- ۷۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲- ۷۸. سوره حج آیه ۶۳.

۳- ۷۹. سوره صف، آیه ۶.

۴- ۸۰. تأویل الآیات، ص ۴۳۰.

را شناختند، دارنده گان زَر و زُور دشمنی خود را آغاز کردند. آن قدر رسول نور در اذیت قرار گرفت که من طاقت خود را از دست دادم. امّا او مردم عامّی را چون نگینی در برگرفته بود، و تو هم گام به گام؛ سایه به سایه نبی رحمت صلی الله علیه و آله حرکت می کردی، همدم و هم کلامش بودی، پیامبر برای آن قوم دعا می فرمود. آن قدر عطف و رحمت نشان می داد، که خدایش چنین فرمود: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (۱) «ای رسول نزدیک است که جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف به ایمان نیاوردن قوم هلاک سازی» امّا او مظهر بُرد باری و استقامت بود، هرگز کاسه صبر او، لبریز نمی شد، تمامی نبایدها را تحمّل نمود به خاطر اتمام رسالت، تا این بار سنگین را به سر منزل برساند. سر سلسله رسولان بود و حامل رسالتی عظیم تر از همه رسالت های قبل. غدیر که فرا رسید، این رسالت انتهای سیر خود را می پیمود و عمر پاک و گران مایه پیامبر در این جهان به پایان می رسید خطاب آمد؛ ای رسول ما! ابلاغ رسالت کن. آن روز که همه هستی، غدیر را نظاره گر بودند، تو گویی همه هستی رقم می خورد. لب های مقدّس آخرین رسول حقّ، حرکت کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ

ص: ۵۷

اِخْذُلْ مِیْنَ خَدَلَهٗ وَ اَحَبَّ مَنْ اَحَبَّهُ وَ اَبْغَضْ مَنْ اَبْغَضَهٗ» (۱) هر کس من مولای اویم، زین پس علی مولای اوست. خداوندا! کسانی که علی علیه السلام را دوست دارند، دوست بدار، و آنان که علی را دشمن دارند، دشمن بدار. خدایا! علی را یاری کن و دشمنان او را خوار و ذلیل نما.

رسولِ عالمیان آن زمان که تو را بر بلندترین نقطه زمین، بالا برد و بر گلدسته های محمّدی نشانند و شجاع ترین دست تاریخ را بلند کرد، فریادی بر بلندای آسمان ها بر آورد: که ای مردم! شما به علی علیه السلام تمسّک جوید؛ او ثقل اصغر است و تنها مفسّر ثقل اکبر، بعد من؛ تمسّک به این ثقلین (قرآن و عترت) است که سعادت هر دو جهان را به دنبال دارد و دوری جستن از آن دو، هلاکت ابدی را، دوستی تو را دوستی خدا دانست و دشمنی تو را دشمنی خدا. (۲)

اینجا بود که خدا مُهر پذیرش رسالت نبی صلی الله علیه و آله را مشروط به ابلاغ جانشینی تو قرار داد. این است که می گویم فرهنگ غدیر مغفول مانده، باید فرهنگ غدیر را دریافت، نه غدیر را، چون غدیر از مسلمات است عاقلان شکی ندارند، شک جاهلان هم که به جایی بند نمی شود.

ص: ۵۸

۱- ۸۲. تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۸۰ - اصول کافی ج ۱، ص ۴۲۰ - اعلام الوری، ص ۱۶۵ - امالی صدوق، ص ۱۲۳ -

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۸.

۲- ۸۳. همان مدرک

رسالت پیامبر امضاء شد ۲۳ سال زحمت او را خدایش مُهر تأیید زد فرشته وحی خبر آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱) امروز دینِ شما را، به حد کمال رساندم. و بر شما نعمت را تمام کردم، و بهترین آئین را، که اسلام است برایتان برگزیدم.

صدای تکبیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنوز هم در گوش تاریخ، طنین انداز است. سر تعظیم به درگاه خالق متعال فرود آورد که: خدایا تو را شاکرم که آئین تو کامل گشت و نعمت را تمام نمودی، خدایا تو را شکر می گویم که علی علیه السلام را معرفی کردم و رسالت خود را به پایان رساندم. اینجا بود که من به خود لرزیدم، موعد انتظار من به سر رسیده بود، چیز دیگری را خواهان نبودم، با خود می گفتم دیگر آرزویی ندارم! آنچه بود، ولایت بود که من مشاهده کردم، غدیر را دیدم، فرهنگی آسمانی را نظاره نمودم. حال دیگر بعد اتمام نعمت، چیزی باقی نمی ماند. در همین افکار بودم که چشمانم را به جمال نورانی ات خیره نمودم، آن چرا فراموش کرده بودم، باز یافتیم؛ که من مبدأ وجودم تویی، من برای تو و ولایت تو زنده ام، اگر نبود ولای علی علیه السلام نامی از من به عنوان تاریخ وجود نداشت. اینجا نه تنها پایان کار و آخر عمر من نیست، بلکه از این پس، زندگی در سایه ولایت ادامه خواهد داشت و من برای آن زنده ام.

ص: ۵۹

پیامبر صلی الله علیه وآله جان شیرینش را، به وصلتی شیرین تر و ملاقاتی گرانبها تر بخشید و آن امانت را به صاحب جانها تسلیم نمود.

رسالت را به اتمام رساند و چشم از جهان فرو بست و تسلیم پروردگارش شد. «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۱)

اما روزهای واپسین عمر گران مایه، دلهره ای سخت، او را اذیت می کرد، و آن روی آوردن فتنه ها، یکی پس از دیگری بود. فتنه های شوم، سخت نگرانش می کرد. مدیر عالَمیان، زیرکانه تمام فعالیت های زیرزمینی را، زیر نظر داشت. فتنه ها را من تاریخ، شاهد بودم و گواهی می دهم که چه خون دلی به پیامبر صلی الله علیه وآله دادند! و با دلی پر خون از این فتنه ها و فتنه گران به سرایی باقی شتافت.

آخرین کلماتی که از او به یادگار دارم، این بود که می فرمود: «با عترت من به نیکی رفتار کنید و از آن ها جدا نشوید».

ص: ۶۰

«... وَ أَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي» (۱) سفارش می‌کنم شما را به اهل بیت علیهم السلام آن‌ها را تنها نگذارید. و دیدم؛ که آخرین پیامبر الهی صلی الله علیه و آله در حال «جان دادن سر مبارک خود را روی سینه عزیزش گذاشت» (۲) و جان داد. من از این راز مهم آگاهی نداشتم؛ ذهنم را به خود مشغول کرد، خدایا چه سِتْرِي است که در آخرین لحظات حیات نبی صلی الله علیه و آله سر مبارک او باید بر سینه وصی باشد؟ این فکر امانم را ربود و افکارم را به خود اختصاص داد، تا این که با خود گفتم: حتماً این آغاز تپش قلب نورانی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله در سینه امیرمؤمنان علیه السلام است؛ علی علیه السلام یعنی امام بعد نبی صلی الله علیه و آله. او را غسل دادی و چون نزدیک ترین فرد به ایشان بودی، طبق وصیتش عمل نمودی، و در فراقش نوحه گر شدی.

«یا رسول الله پدر و مادرم به فدایت باد، با مرگ تو، رشته ای بریده شد، که در مرگ غیر تو، چنین نشد. دعوت پیامبران و اخبار آسمان، دیگر پایان یافت. اشک دیده را اگر با گریستن بر تو به پایان میرساندیم، همچنان بی درمان می ماند. این زاری و بی قراری، در فقدان تو اندک است. ولی چه کنیم که مرگ را نمی توان باز گرداند؟! هیچ کس را از مرگ نمی توان رهانید. پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه

ص: ۶۱

۱- ۸۶. نهج الحق، ص ۲۲۸.

۲- ۸۷. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

مشغول غسل و کفن و دفن بدن مطهر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بودی بنی هاشم داغدار این غم بزرگ، «اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ... وَ كَثَّرَهُ عَدُوَّنَا وَقَلَّهِ عَدَدِنَا وَ شَدَّه الْفِتْنِ بِنَا»

فاطمه را می دیدم داغدارِ بابا «اُمّ ابیها» بابایش را از دست داده، نور چشم رسول خدا در غم بزرگی به سر می بُرد، عالم و آدم باید گرد هم می آمدند، کوثر خلقت، داغدار پدر بود، او را تسلی می دادند، سنت نبی صلی الله علیه و آله را اجرا می کردند و همراه اهل بیت، لباس عزا به تن می کردند. ولی اجتماع کردند، اجتماع سقیفه؛ پس مردم سنت کجا بود؟! سنت چگونه معنا می شد؟ مگر قول نبی صلی الله علیه و آله سنت نیست؟ مگر فعل نبی صلی الله علیه و آله در غدیر سنت نیست؟ مگر «امر به اطاعت رسول را قرآن کراراً» (۲) نمی فرماید؟ مگر قرآن و سنت پیامبر همدیگر را کامل نمی کنند؟ همان سنتی که سرپیچی از آن، سرپیچی از فرمان خداست. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (۳)

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان

ص: ۶۲

۱- ۸۸. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶.

۲- ۸۹. آل عمران، ۱۳۲ و ۳۲ - نساء، ۵۹ - مائده، ۹۲ - انفال، ۴۰ و ۲۰ و ۱ - نور، ۵۴ - محمد، ۳۳ - مجادله، ۱۳.

۳- ۹۰. سوره احزاب، آیه ۳۶.

اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است» «نافرمانی از فرمان خدا و رسول، جاودانه بودن در آتش جهنم را به دنبال دارد» (۱) یا ندارد؟ مگر غدیر خدا فرمان نداده بود؟ مگر غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله به بلندای همه آسمان ها، فریاد بر نیاورده بود که ای مردم! من رسول خدا هستم، سعادت و بدبختی شما در اطاعت کردن و یا نکردن علی علیه السلام است؟ اهل بیت مرا تنها نگذارید. نمی گویم پسر عمّ نبی را ندیدند، داماد او را نیافتند، وصی را گم کردند، ولی علم را خانه نشین کردند. سقیفه بنا نهادن و بیعت کردند، از تو بیعت خواستند «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۲)

«آیا مردم گمان کردن که به حال خود رها می شوند، این که بگویند ایمان آوردیم، و آن ها آزمایش نمی شوند؟!»

چه ظلمی بر خویشتن نمودند؟ چگونه با این کار نامه عمل خویش به سوی خالق شان می روند؛ در حالی که از آن امتحان الهی نمره قبولی کسب نکردند؟

بنی هاشم را، با زور شمشیر برای گرفتن بیعت، به مسجد بردند. حتی به خانه وحی آمدند. فاطمه علیها السلام به نور دیدگانش نگاه می کرد و در غم فراغ بابا اشک می ریخت. بچه ها بهانه

ص: ۶۳

۱- ۹۱. نساء، آیه ۱۴.

۲- ۹۲. سوره عنکبوت، آیه ۲.

پیامبر داشتند، آرام و قرار نداشتند، فقط بهانه، پشت بهانه، بوی پیامبر، دیگر به مشام شان نمی رسید. چه کسی می توانست آن ها را ساکت کند؟ زینب کوچولو، مگر آرام می گرفت؟ اشک چشم مادر، اشک را در چشمان کودک خردسال جاری می ساخت.

قرآن ناطق، مشغول جمع کردن آیات قرآن بود. همان قرآنی را که به ظاهر مسلمانان از آن روی گرداندند. بر خانه اهل بیت علیهم السلام هجوم آوردند، همراه خود هیزم آوردند، بر در خانه وحی آتش افروختند، در را سوختند، نه در را، که خانه حیدر را، نه حیدر، حجره پیامبر صلی الله علیه و آله را، من یقین دارم که کعبه را سوزاندند، قرآن را آتش زدند، آتش دیدم، ناله و فریاد شنیدم، ولی از آن خانه بیعت ندیدم.

در را شکسته دیدم، فریاد «یا اَبَتَا» شنیدم، کبودی بازوان نظاره کردم؛ و تو را ای علی علیه السلام! کشان کشان سوی مسجد، با پای برهنه دیدم. امّا چیزی که از زهرا علیها السلام دیدم، دفاع از ولایت بود و بس؛ فاطمه دیگر برای او زنده ماندن مطرح نبود، ادامه حیات دادن مطرح نبود، برایش تکلیف مطرح بود، ادای تکلیف را می خواست. او که غدیر را، از یاد نمی بُرد، جانش را هم برای غدیر می داد. فریاد بر می آورد: آی بَدْرِیون و آی اُحُدِیون! و ای هم رکابان علی علیه السلام! «وَهَلْ تَرَکَ اَبِی یَوْمَ غَدِیرِ حُجَّم»

لِأَحَدٍ عُدْرًا» (۱) آیا بابایم پیغمبر صلی الله علیه و آله، در روز غدیر برای شما عذری باقی گذاشت؟ پس چرا به ما پشت کردید؟ چرا غدیر را فراموش کردید؟ خودم دیدم ظلم کردند و فاطمه علیها السلام دفاع کرد، هر چه فرمود؛ احدی نگفت شما دروغ می گوئید، چون می دانستند عصمت پیغمبر شان دروغ نمی گوید. معصومه نبوت بپناه نمی رود. چیزی که بود آنان غدیر را برای دنیا فراموش کردند. جهنم را برگزیدند.

فدک (۲) را که من از یاد نمی برم، چگونه ندانم و نگویم فدک چیست؟! و چگونه برای آن ظلم بزرگ نوحه سرایی نکنم؟!

در دین مقدس اسلام، سرزمینی که بدون هجوم نظامی و اعزام نیرو، به دست مسلمانان می افتد، مخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یا امام بعد او می باشد. هرگونه تصرفی با اذن آنهاست. مگر فدک غیر از این است؟ مگر فدک را پیامبر به زهر اعلیها السلام نبخشید؟ مگر می شود چشم تاریخ را بست و زبان او را بند آورد که تاریخ حرف نزد؟ گیریم که حرف نزنند، انکار سند زنده فدک در تاریخ، نوید جهالت می دهد و یا عداوت

ص: ۶۵

۱- ۹۳. خصال، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲- ۹۴. فدک روستای آباد و حاصل خیزی است در ۱۴۰ کیلومتری مدینه دارای آب فراوان و نخلستان بسیار در سال هفتم هجری هنگام فتح خیبر یهودیان در اثر ترس و وحشت بدون جنگ و خون ریزی در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند و از آن پس فدک به عنوان ملک شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می رفت.

همراه با قساوت. انکار فدک انکار رسول خدا، و انکار قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت است.

سند فدک را، از دست زهرا علیها السلام ربوده شده و تگّه تگّه یافتیم، از خودش دفاع نمود، که او را هم سیلی خورده دیدم. محسنش را سقط شده یافتیم. فدک هر چه باشد، ارزش سیلی کوثر را نداشت. من شاهد بودم و گواهی می دهم، که آنچه زهرا علیها السلام برای آن سیلی خورد، ولایت بود، همان ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، همان شجره طیّبه که رسول خاتم صلی الله علیه و آله از طرف پروردگارش به قصد تکمیل دین در روز غدیر خم در دل هستی کاشت؛ این نهال باید آبیاری می شد. این فاطمه علیها السلام بود که فهمید، ولایت یعنی چه. او می دانست ولایت ادامه، نبوت است و اگر نباشد، رسالت ناتمام، دین ناقص، خلقت نابجا است، یعنی دین در کنار ولایت، نور می دهد و گر نه شمع خاموش است.

«از غضب فاطمه علیها السلام خدا غضبناک می شد و از خشنودی او خدا هم خشنود، اولین فردی است که داخل بهشت می شود، او میوه دل رسول الله صلی الله علیه و آله و حوری انسان صفت است» (۱) ظلم کردند آنچه نباید می کردند.

زهرا علیها السلام را خانه نشین کردند، کشتی پهلو شکسته، پهلو گرفته، دیگر در بستر افتاده، آخرین روزهای حیات را

ص: ۶۶

بانوی ۱۸ ساله سپری می کرد. وصیت می گفت، مگر می شد به آن کلمات گوش داد؟ مگر جان در بدن آرام می گرفت؟ و طاقت ماندن در قفس تن را می آورد تا وصیت زهراعلیها السلام بشنود؟ داغ پیامبر صلی الله علیه و آله او را، احاطه کرده بود. خدا باید بگوید، زهراعلیها السلام چه کشید. سوز ناله اش سوزناک تر می شد، گریه اش بلندتر می گشت، قوتش را از دست داد، صبرش تمام شد؛ داغ پدر او را گشت. علی جان! خاندان وحی باید عذرم ببذیرد، داغ پدر او را می کشت، اگر نمی کشتند. پدر مُرده را که تازیانه نمی زنند، اگر بزند، در میان خانه نمی زنند، اگر بزند، با درِ آتش گرفته نمی زنند، گیریم که در میان ملتی، چنین کنند؛ دیگر زن حامله نمی زنند.

زهراعلیها السلام وصیت های آخر را، می فرمود. همه اش از مواظبت حسن و حسین علیهما السلام، از بی کسی بچه ها سخن می گفت، این بچه ها سیلی مادر دیدند، علی جان! مرا شب غسل کن، شب دفن نما. دیگر به جنازه من هم، رحم نمی کنند.

فاطمه علیها السلام چشم از دنیا فرو بست، میهمان پدر گردید، از خانه حیدر، وداع نمود و بچه ها را تنها نهاد. طفلان در تاریکی شب، بهانه گرفتند؛ ای کاش من تاریخ وجود نداشتم تا شاهد این همه ظلم بر آل محمدعلیهم السلام نبودم.

دیدم که چندین بار، از حال رفتی و دست از خویشتن،

شُستی، داشتی شب، غسلش می دادی و جان خود را، درون پیراهن می شُستی، خود جانِ خویش را در کفن پیچیدی. بچه ها آرام! دیگر به جنازه مادر هم، رحم نمی کنند. او را درون قبر، تحویل دستان رسول الله صلی الله علیه و آله دادی و فرمودی: «یا رسول الله! دخترت به شما خبر خواهد داد، اجتماع اُمّت تو را، بر ستم آن مظلومه، پس همه سر گذشت را از او سؤال کن و چگونگی رفتارشان را با ما، بپرس این همه ستمگری از اُمّت تو، بر ما وارد شده در حالی که از رفتن تو، مدّتی نگذشته و یاد تو از بین نرفته بود» (۱)

ص: ۶۸

۱- ۹۶. ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۰۳.

«أَمِيَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَ بِهَا ابْنُ أَبِي قُحَيْفَةَ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَيَدَلُّ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوْبُتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ حِدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيهِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشْتَبِ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ، فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا» (۱)

«آگاه باشید! به خدا سوگند پسر ابی قحافه خلافت را، مانند پیراهنی پوشیده و حال آن که می دانست من برای خلافت، مانند قطب وسط آسیاب هستم، علوم و معارف از سرچشمه فیض من، مانند سیل سرازیر می شود، هیچ پرواز، در علم و دانش به اوج رفعت من نمی رسد، پس جامه خلافت را رها، و پهلوی آن تهی نمودم و در کار خود اندیشه می کردم، که آیا بدون یار و یاور

ص: ۶۹

حمله کرده، یا آن که بر تاریکی و کوری صبر کنم، تاریکی که در آن، پیران را فرسوده و جوانان را پژمرده و پیر می ساخت، مؤمن رنج می کشید تا بمیرد. دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم، در حالتی که چشمانم را غبار و خاشاک و گلویم را استخوان، گرفته بود، میراث خود را تاراج رفته دیدم».

من شهادت می دهم به عنوانِ شاهی که تا به حال زنده هستم و تمام وقایع را با چشم خود دیدم؛ که حتی لحظه ای غیر خدا را نپرستیدی. پناه به یگانه هستی می برم از اینکه بگویم خانه زاد خدا، پرستش غیر او نمود. نام تو «علی» مشتق از «علی اعلی» عبد خدا در جاهلیت کهن، اول مأموم پیامبر، در علم و شرافت داماد ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و دروازه علم نبوت بودی. اگر زمین طعم علم را چشید از سر چشمه فیض علی علیه السلام است، شمشیر برنده اسلام، چشمان نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله هر کجا علی علیه السلام بود، به آنجا نظاره داشت. گم شده چشم نبی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بود. اما لباس خلافت را از تنت در آوردند و غاصبانه به تن کردند.

همر زمان اُحد را، فرا خواندی، جنگ جویان بدر را، صدا زدی. اما کجروی های قوم به سان شب می ماند، که همه جا را فرا گرفته بود. تو را تنها، بی سپاه و بی یاور می دیدم. نه تنها گنجینه علوم خانه نشین بود، بلکه فلسفه خلقت، بر گوشه ای

تنها نشسته بود. اتهامات از هر سو روان شد. تا جایی که سلام می کردی، جوابش نمی شنیدی. بارها دیدم بعد مرگِ جانِ رسول خداصلی الله علیه وآله، انیسِ جانت زهراعلیها السلام جایی برای دردِ دل نمی یافتی، مردمان ستمکار شدند، نیک را بد شمردند، روز را کنار زدند، شب را برگزیدند؛ چاهی پیدا می کردی غمِ دل را، درون چاه می گفتی. کُلنگِ بردوش، نخلِ خرما پرورش می دادی. صبرم به سر رسیده بوده اما چون نبی تو را آرام می دیدم. اون چند صبحی هم که جانِ مصطفی صلی الله علیه وآله زنده بود، عزیزت لب به اعتراض گشود: «یا اباالحسن! چرا به گوشه ای آرام گرفتی؟ مگر شجاعان عرب نبودند، که از ترس علی علیه السلام خواب نداشتند؟ پس چرا در مقابل این ضعیفان سُستی نشان می دهی؟ ای کاش من زهرا، می مُردم تا این روز را نمی دیدم» (۱). تاریخ گواه است که سخت بود حالتِ عزیزت برایت، سخت بود که این چنین لب به اعتراض بگشاید. ولی صبر کردی؛ صبر و سکوتت را، تمام وجدان های بیدار عالم میسرایند. چگونه شرح ندهم؟

آرامش تو، در آن لحظات، مجال سخن گفتن را از من می رباید. فرمودی: «فرقی نکردم من همان علی هستم» (۲). همان شیر همان جنگاور «نه ذوالفقار کُند شده و نه بازوان شُل» (۳).

ص: ۷۱

۱- ۹۸. ترجمه بیت الاحزان، ص ۲۰۴.

۲- ۹۹. همان مدرک

۳- ۱۰۰. همان مدرک

زهرای من شما که غدیر از یادتان نرفته، سفارش پیغمبر صلی الله علیه وآله در غدیر راجع به ولایت، که فراموش شدنی نیست. زهرا جان! مصلحت چیز دیگری است، شمشیرم را برای آن مصلحت از غلاف بیرون نمی آورم، شمشیر در غلاف مصلحت اسلام و نظام نوپای محمدی صلی الله علیه وآله بسر می برد.

من تاریخ، شاهد بودم سکوت را، به خدا عجیب بود! همه اش برای اسلام عزیز بود. روزی ایمان آوردن تو را دیدم، روزی عشق ورزیدن تو و نبی صلی الله علیه وآله به همدیگر را دیدم، روزی هم سکوت تو را دیدم، خدماتی که به اسلام نمودی همه را دیدم، همه دیدن داشت. این حقیقت عمر تاریخ است. که امام به بیان صریح نبوت انتخاب می شود، و یا به بیان امام، قبل امام آن قدر این مسئله روشن است، که جای هیچ گونه تردیدی نیست.

اما من، از صبر تو سکوت می کنم حرفی نمی زنم، فقط همین قدر می گویم: سکوت تو در تاریخ شنیدن دارد.

آخرین رمضانِ عمر مبارک، در سال چهلّم هجرت. یک ماه رمضان دیگری داشتی، روش ات روش دیگری بود؛ این رمضان، از همه رمضان ها جدا بود. حالی دیگر داشتی. میفرمودی: چند روز دیگر باقی است؟ به نظرم گم کرده ای داشتی، دنبال او میگشتی. اما در آن روزها نفاق و دورویی قومی لجوج، مرا سخت نگران می کرد. به یاد می آورم، جمله مبارک خاتم النبیین صلی الله علیه وآله را، که می فرمود: «لَمَّا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَمَّا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ» (۱) مؤمن با تو دشمن نمی شود، منافق با تو دوست نمی شود.

و خود هم میفرمودی: «که شما را از مردم دو رو برحذر می دارم؛ زیرا آنها گمراه کننده می باشند، خود را به رنگ های گوناگون و حالت های مختلف در می آورند، دل هایشان بیمار است، ظاهرشان آراسته، در پنهانی راه می روند، نزد هر دلی

ص: ۷۳

وسيله ای دارند، در هر غم و اندوهی اشک ها می ریزند. برای هر در، کلیدی و برای هر شبی، چراغی آماده ساخته اند. راه باطل را آسان نشان می دهند، آنها پیرو شیطان و شعله آتشند.» (۱) علی علیه السلام با قرآن است و قرآن با علی علیه السلام نمی شود کلمات مولایم را با قرآن نسنجم قرآن هم چنین می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا» (۲) منافقین را در جهنم پست ترین درجه و برای آنان هرگز یآوری نخواهی یافت.

عجیبند انسان های بدتر از کفار. مشکل ترین مبارزه ها، مبارزه با نفاق است. خود را طرفدار حق معرفی می کنند و خدا خدا می گویند؛ اما افکار پلیدی دارند. خوارج نهروان را می گویم، خون دل های این قوم را به تو، هرگز از یاد نمی برم. خشکه مقدس مآب های نفهم که از اسلام هیچ چیز نفهمیدند، ولی خود را مسلمان می دانستند. از زیادی عبادت بر پیشانی پینه داشتند، امّا خدا را نشناخته بودند، در مدّت کوتاه خلافت ظاهری که چهار سال و شش ماه طول کشید، ناکثین، مارقین، قاسطین، چه ها که نکردند؟! دنیا تازه عدل، برایش مفهوم پیدا نمود، تازه هدایت موعود غدیر، به سر رسیده بود، که گرفتار جنگ با دشمنان خدا شدی فرمودی:

ص: ۷۴

۱- ۱۰۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲- ۱۰۳. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

«خدا مرا به جنگ با ستمگران و پیمان شکنان و تباهکاران در روی زمین امر فرمود؛ پس با پیمان شکنان جنگیدم، و با آنان که دست از حق برداشتند جهاد کردم و با آنان که از دین بیرون رفتند، خشم نموده و زبون و خوارشان کردم.» (۱)

سینه تاریخ از حماسه های علی علیه السلام پُر می باشد، و گواهی می دهد که هیچ کس را، توان بلند کردن شمشیر، در مقابل این به ظاهر مسلمانان نبود، نافله خوان های مُتَعَبِد، الهی الْعَفْوِ گویانِ حُقّه باز. این افتخار منِ راوی می باشد که حکایت گر زندگی علی علیه السلام می باشم، بازگو کننده داستانِ تو و جهانِ آفرینش هستم. رابطه تو با خدا را می سرایم، در دریای ولایت تو زندگی می کنم، عاشق مکتب غدیر توام، ولایتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر ابلاغ نمود، هم چنان مایه حیات من است. می شنیدم آن زمان که با این قوم ریا کار رو به رو بودی، میفرمودی: «غیر من احدی قادر نبود که چشم فتنه را بکند، غیر من احدی جرأت نمی کرد، شمشیر به گردن این ها بگذارد» (۲) در آن مدّت عمرم که باتو بودم و احساس می کردم ابدی هستم، چون در کنار علی هستم؛ لذّت می بردم که دو طایفه را سر جایشان نشانیدی، منافقان زیرک و زاهدان احمق را. عاشقانه با آنان میجنگیدی، هر لحظه آرزوی شهادت

ص: ۷۵

۱- ۱۰۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲.

۲- ۱۰۵. نهج البلاغه خطبه ۹۲.

داشتی. میفرمودی: «اگر هزار ضربه شمشیر بر فرقم فرود آید و با این وضع کشته شوم، بهتر است که در بستر بیماری، با یک مریضی بمیرم. اگر این بدن های ما ساخته شده که در آخر کار بمیرد، پس چرا در راه خدا با شمشیر قطعه قطعه نشود؟» (۱)

به خدا عشق تو به شهادت، قابل سرودن نیست. چون عشقِ عاشق را معشوق می سراید، خدا باید بگوید علی علیه السلام چقدر عاشق بود. اگر بالاتر از درجه معنوی شهادت، مقامی بود، قطعاً خدای متعال آن را به تو می داد، شهادت آرزوی همه انبیا و اولیاء الهی و محبوب ترین کلمه در طول تاریخ برای آنان بود.

خبثت و لجاجت منافقین را کاملاً احاطه داشتی. لحظه به لحظه حیات تاریخ، صرف این افکارت می شد که چگونه شمشیر اسلام در دست علی بن ابیطالب علیه السلام برگردن این نابکاران فرود خواهد آمد؟!!

پسر ملجم مرادی که از همین طایفه بود، دشمنی او برایت روشن بود. اون منافقی که درباره اش میفرمودی: «أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي» (۲) من می خواهم او زنده بماند و سعادتش را می خواهم، ولی او اراده کشتنم را دارد.

ص: ۷۶

۱- ۱۰۶. نهج البلاغه، خطبه، ۱۲۲.

۲- ۱۰۷. بحار الانوار، ج ۴۲، روایت ۵۸- اسد الغابه، ج ۲، ص ۷۷۲.

ابلهی گروه خشکه مقدس خوارج، در تاریخ از فصل های تکان دهنده است. نقشه قتل را کشیدند، عبدالرحمان پسر ملجم مرادی مأمور قتل تو گردید؛ شب نوزده رمضان، به خاطر ثواب بیشتر، نفهمی و لجاجت تا به کجا؟! حتی مهر وصال شان را، ریختن خون بهترین بنده خدا قرار دادند، قُطام(۱) در پیشنهاد آن وصلت شوم، درخواست ریختن خون محبوب هستی را داد.

تاریخ عاشق علی علیه السلام بود، با افکار و اعمال او، روز و شب می گذرانند. به معشوقم خیره بودم و او هم دائماً به آسمان نظاره گر بود. کسی نمی فهمید علی راه های آسمان را بهتر از زمین می شناسد، یعنی چه؟ هیچ کس نمی خواست که بفهمد، بلکه شعورش چنین اجازه ای نمی داد درک این حقیقت کند، که اگر علی علیه السلام نبود زمین اهلش را می بلعید و آسمان ثانیه ای، سایه نمی افکند. همه به برکت ولایت است که چرخ گردون می گردد. همان ولایتی که تمام ملانک در غدیرخم، برای آن شاد بودند و جان عالمیان رسول هدایت، از ابلاغ آن شادمان تر بود. غدیری که جا دارد من، برای آن تمام هستی ام را صرف نمایم و برای آن داستان ها بنویسم، چون من بدون

ص: ۷۷

۱- ۱۰۸. قطام یکی از زن های خوارج بود که سخت مورد علاقه ابن ملجم مرادی قرار داشت.

غدیر معنا نمی‌دهم، قلمی که جوهر نداشته باشد چگونه برای هستی مشق بنویسد؟ اینها کلماتی‌اند که تاریخ برای تسکین دردِ خود، نوحه‌سرایی می‌کند و گرنه، شما امیرالمؤمنین اید، همه هستی‌غدیر، هستی، و غدیر جانِ تاریخه. تمامی ارسالِ رُسل و انزالِ کتب برای غدیر بود و بس.

شب نوزدهم سال چهلیم هجری، افطار به خانه‌ام کلثوم میهمان شدی، دختر طبقی از همه‌علاقه و محبت خود را به عنوان غذا برای پدر هدیه آورد، دو نان جوین و مقداری نمک، نگاهی پُر معنا به غذای سرسفره؛ آهی از سوز دل، که دخترم! یادگار زهرای من، همان مدافع تنهای من، مگر یادت رفته بابات متابعت از پسر عمّ خود رسول خداصلی الله علیه و آله می‌کند؟ کی شده برسر سفره‌ای دو نوع غذا باشد که علی بر آن سفره حاضر باشد؟ افلاکیان را، بر سر سفره نظاره‌گر بودم. عرشیان، عاشقانه تو را می‌سرودند، من از این راز بی‌خبر بودم، اُمّ کلثوم را دیدم کاسه شیر را برداشت و جان پیغمبرصلی الله علیه و آله با نان و نمک افطار نمود. بعداً فهمیدم که این آخرین افطار علی علیه السلام بود؛ همه علی علیه السلام را می‌دیدند، حتی برای خدا هم دیدن داشت، آخه خدا هم عاشقت بود. باز هم می‌گویم هم عاشق و هم معشوق؛ همه عمر تاریخی.

علی علیه السلام که خاک را به یک نظر کیمیا می‌کرد، توان

دسترسی به طعام دنیوی، آنی او را رنج نمی داد، چگونه ممکن است علی علیه السلام برای غذا این گونه در سختی بسر برد؟ قوی ترین مردان عرب، لایبالی ترین جنگجویان که دشمن اسلام بودند، از ترس او خواب نداشتند؛ اونی که هست ترس خدا، اشک یتیم، ناله پیرزنی، تو را می لرزاند، تاریخ می شنید صدای عدالت را، به پهنای همه هستی: «دخترم! چگونه ممکن است علی علیه السلام سیر باشد؛ اما همسایگان گرسنه داشته باشد؟» (۱) گاهی از «حجاز می نالیدی و گاهی هم از یمامه» (۲).

همواره از اشک می نالیدی و دلت برای یتیمان و گرسنه گان روی زمین آرام نبود. مسکین نوازی ات را، رسول آفرینش، نوازش کرد: «یا علی! خداوند به تو بخشید دوستی مساکین را، آنان به امامت تو خوشنودند و تو نیز به پیروی آنان از تو.» (۳)

شب نوزدهم را در راز و نیاز با خدایت به صبح رساندی، دائم به آسمان نگاه می کردی. خدایت شاهد بود که چگونه با جان آسمانیان، بازی می کردی؟! من در نگاه تو این مطلب را می خواندم، که برای رسیدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و یار با وفایت زهرای اطهر علیها السلام لحظه شماری می کنی. بارها گفتم و تا زنده ام می گویم، که شما برای اینجا نبودید. این که چند صباحی را با مردم

ص: ۷۹

۱- ۱۰۹. منتهی الآمال، ص ۲۰۷.

۲- ۱۱۰. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری، ج ۱۰، ص ۲۲۶

۳- ۱۱۱. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۲۹۳ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۴

عامی به سر بردی، خدا بر آنان منت نهاد و این کرم خداست، ذات پاک را شایسته چنین لطفی هست. و گرنه علی کجا؟ دنیا کجا؟ کیست که او را بشناسد؟

آرام، آرام به سوی مسجد حرکت کردی. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (۱) ای نفسِ مطمئن، وای معشوقِ خدا، ملاقات پروردگار گوارایت باد. وارد مسجد شدی، قاتل را از خواب غفلت بیدار نمودی، بالای مأذنه رفتی، ندای الله اکبر بلند شد. اذان گفتی و با سپیده دم خداحافظی نمودی، ای فجرِ صادق، آیا تا به حال، چشمان علی را خفته دیده ای؟

فجر تا سینه آفاق شکافت

چشم بیدار علی خفته نیافت

از مأذنه به سوی محراب رفتی تا نماز شهادت را قامت بندی، تکبیره الاحرام گفتی و با هر چه غیر خدا بود نامحرم گشتی؛ الله اکبر! شقی ترین انسان روی زمین ضربه بر فرق مبارک وارد کرد، منادی ندا داد: «تَهَدَّمْتُ وَاللَّهِ أَزْكَانُ الْهُدَىٰ وَأَنْطَمَسَتْ وَاللَّهِ أَعْلَامُ التَّقَىٰ قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَىٰ قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ» (۲)(۳)؛

به خدا ارکان هدایت منهدم شده برطرف شد نشانه های

ص: ۸۰

۱- ۱۱۲. سوره فجر، آیه ۲۸ و ۲۷.

۲- ۱۱۳.

۳- ۱۱۴. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۰، ۲۸۴.

پرهیزگاری، و گسیخته شد عُرْوَةُ الْوُثْقَى الهی، کشته شد پسر عموی رسول خدا، کشته شد وصی برگزیده، کشته شد علی مرتضی، کشت او را شقی ترین شقی ها.

شگفت انگیزترین دوره زندگی ات که مرا سخت داغدار ساخت و کمرم را شکست، همان دوره بود، یعنی فاصله بین ضربت تا شهادت، آن گاه که ضربت آن منافق، فرقت را شکافت، جمله ای گفته ای که از جملات عجیب عالم خلقت بود. «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» (۱) به خدای کعبه رستگار شدم. حسنین علیهما السلام زیر بغل دلاور مرد تاریخ را گرفتند و شمشیر اسلام را به سوی منزل حرکت دادند. مردی که در اخلاص برای خدا، تاریخ جنگاوری همانند او ندیده. به خدا سخت بود برایم، سخت بود برایم.

وارد بستر شدی، سفارش قاتل نمودی: «مدارا کنید به او غذا بدهید.» (۲) لبانی متبسم، به آرزویت رسیده بودی، زهر به لب های قرآن ناطق اصابت کرد. عشق به شهادت، جان و تن نمی شناخت، آرزوی شهادت داشتی، خودم به یاد دارم که فرمودی: «به خدا قسم اگر هنگام رو به رو شدن با دشمن آرزوی شهادت نداشتم و دل به مرگ نمی نهادم، دوست

ص: ۸۱

۱- ۱۱۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۹ - الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰

۲- ۱۱۶. نهج البلاغه، نامه ۲۳.

نداشتم حتی یک روز با این مردم به سر برم و یا با آنها ملاقاتی داشته باشم.» (۱) «گم گشته ای داشتی آن را باز یافتی، تشنه ای که به آب رسیده بودی.» (۲)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن نیمه شب آب حیاتم دادند

چه مُبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

اصحاب ناراحت، اهل بیت محزون، زینب پریشان، باز زینب، بار دگر سوزی دیگر، نیمه های شب را به یاد می آورد. آن پهلوی، آن صورت، آن زخم، آن سینه، آن تشییع، اینک دوتا گشته؛ پدر و مادر، دختر بزرگ خانه نگو، اُمّ المصائب آل رسول. امام مجتبی علیه السلام رسالت بابا را بردوش گرفته، عالم علم امامت، پروریده دامن نبوت، به بابا نگاه می کرد، حسرت می خورد، زمین از چه کسی خالی می شود؟ حسین علیه السلام بغض کرده بود، بابا تنها می شویم. نگاه عبّاس به برادر، در لحظات مرگ پدر. دیدن داشت. گویا خیمه ای دیده، فریاد تشنگی اولاد علی علیه السلام را شنیده، او هم طاقت نیاورد، اما عبّاسه فقط به ولی امر نظر دارد، او جایگاه امامت را می شناخت و فقیه اهل بیت

ص: ۸۲

۱- ۱۱۷. نهج البلاغه، نامه ۳۵.

۲- ۱۱۸. همان مدرک نامه ۲۳.

علی علیهم السلام گرچه غدیر را ندیده بود، اما برای احیای فرهنگ امامت غدیر رکاب پوشیده بود، که تا قیام قیامت آماده رزم می باشد.

من خود را باختم، عمرم را پایان یافتم، دست خودم نبود، همه چیز را از دست داده دیدم، ناامید گشتم، چیزی برای از دست دادن نداشتم، همه زندگی تاریخ رفته بود. گفتم من برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام زنده بودم، دیگه تمام شد.

ناگهان به خود آمدم، تفسیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱) پیامبر خدا را به یاد آوردم، به امام حسن علیه السلام نظاره گر شدم، امیدی دوباره یافتم روحیه از دست رفته خود را، باز پس گرفتم؛ گفتم تاریخ به ولایت زنده است، تا ولایت هست، تاریخ خواهد بود؛ با خود گفتم: در غدیر تجدید حیات کردی، بعد در مرگ خاتم رسولان خود را باختی، به علی علیه السلام نظر انداختی، امیدی دوباره گرفتی، اینک گرچه علی علیه السلام هم رفته، ولایت که نرفته، غدیر و فرهنگش و دستاورد آن، تا روز محشر ادامه خواهد داشت. این فرهنگ اختصاص به مکانی خاص و یا زمانی خاص ندارد، غدیر برای همه بشریت است در عمر تاریخ. ادامه حیات دادم و یازده نور درخشان آسمان امامت و ولایت، از فرزندان تو علیهم السلام را دیدم؛ خاطرات تلخ و شیرین زندگی همه را در سینه دارم، و اینک

ص: ۸۳

که در زمان غیبتِ آخرین حُجّت بر حقّ خدا به سر می برم، به امید فرجش زنده ام، «وَعَدَهُ خُدا حَقٌّ اسْتِ وَ خُدا از وعده خویش تخلف نمی کند». (۱) هیچ شکی در آن ندارم. «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ» (۲) زمین از حُجّت خدا خالی نیست، و حال که حکمت خدا چنین اقتضا دارد که آخرین ولی خدا، در پشت پرده غیبت باشد؛ این ولایت فقیه است که ولایت رسول الله و امان بعد او را؛ یعنی ولایت به معنای حکومت را امانت داری می کند «مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»؛ (۳) آن فقیهی که تمامی وجود خود را وقف اسلام نماید، آنچه تلاش می کند برای اجرای احکام اسلام می باشد. فقیه جامع الشرائط، ولایت فقه آل محمد را به اهلش، یعنی حُجّت ابن الحسن العسکری علیهما السلام باز می گرداند، آن زمان که مُنتَقِم آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ظهور نماید، و من تا ظهور دولت یار در سایه غیبتِ او ادامه حیات می دهم.

سخن را کوتاه نمایم به این جمله که من مبدأ و معادم غدیر بود در سایه ولایت علی بن ابی طالب و اولاد او

ص: ۸۴

۱- ۱۲۰. سوره کُهِف، آیه ۹۸؛ سوره حَجّ آیه ۴۷؛ سوره روم، آیه ۶؛ سوره انعام، آیه ۷۲.

۲- ۱۲۱. سوره قصص، آیه ۴.

۳- ۱۲۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸ - احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

عليهم السلام. این بود که عرض کردم بی علی علیه السلام تاریخ بی معنا خواهد بود، چون جامعه بدون فرهنگ غدیر جامعه ای سر در گم می باشد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته لله الحمد.

قم: خدمت گزار ناچیز آل محمد

نیمه شعبان سال ۱۳۷۹ ه.ش سال امام علی علیه السلام

علی تقوی دهکلانی

ص: ۸۵

١ - قرآن

٢ - نهج البلاغه، فيض الاسلام

٣ - احتجاج، ابو منصور احمد بن على طبرسى، چاپ مشهد، نشر مرتضى ١٣٦١ ه.ش.

٤ - الارشاد شيخ مفيد، ابى عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، چاپ بيروت.

٥ - الروضه البهيّه، فى شرح اللمعه الدمشقيه، شهيد ثانى، زين الدين الجبعى العاملى، چاپ بيروت.

٦ - ارشاد القلوب، حسن بن ابى الحسن ديلمى، انتشارات شريف رضى ١٣٧٤ ه.ش.

٧ - اسدالغابه، عزالدين بن اثير، چاپ دارالفكر ١٣٧٧ ه.ش.

٨ - اصول كافى، ابى جعفر محمد بن يعقوب كلينى، چاپ بيروت.

٩ - الطرائف، سيد بن طاووس، چاپ خيام، ١٣٤٠ ه.ش.

١٠ - اعلام الدين، حسن بن ابى الحسن ديلمى، مؤسسه آل البيت.

١١ - اعلام الورى، امين الاسلام، فضل بن حسن طبرسى.

١٢ - الغدير، علامه عبدالحسين، امينى چاپ مركز الغدير ايران.

١٣ - اقبال الاعمال، سيد بن طاووس، دارالكتب الاسلاميه.

١٤ - امالى، شيخ صدوق، انتشارات اسلاميه، ١٣٦٢ ه.ش.

١٥ - انساب الاشراف، احمد بن يحيى بن جابر البلاذرى، دارالفكر بيروت ١٣٦٧ ه.ش.

١٦ - بحارالانوار، علامه مجلسى محمد باقر بن تقى، چاپ بيروت.

١٧ - تأويل الآيات الظاهره، سيد شريف الدين حسيني استر آبادى، انتشارات جامعه مدرسين، ١٣٦٧ ه.ش.

- ۱۸ - تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، چاپ مرکز انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۹ - تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، چاپ دارالفکر، ۱۳۶۷ ه.ش.
- ۲۰ - تاریخ طبری، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، بیروت دار التراث، ۱۳۴۶ ه.ش.
- ۲۱ - تحف العقول، مرحوم حرّانی حسن بن علی بن شعبه انتشارات اسلامیه.
- ۲۲ - تحریر الوسیله، سید روح الله موسوی خمینی، چاپ بیروت.
- ۲۳ - تفسیر المیزان، علامه طباطبایی محمد حسین، چاپ بیروت.
- ۲۴ - تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی ناصر، چاپ مطبوعاتی هدف.
- ۲۵ - تفسیر شبّر، سید عبدالله شبّر چاپ بیروت.
- ۲۶ - تفسیر قرآن، ابوالفتوح رازی.
- ۲۷ - ترجمه بیت الاحزان، شیخ عباس قمی
- ۲۸ - جامع الاخبار، تاج الدین شعیری، انتشارات رضی.
- ۲۹ - خصال شیخ صدوق، انتشارت جامعه مدرسین ۱۳۶۱ ه.ش
- ۳۰ - دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی دارالکتب العلمیه بیروت ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۳۱ - دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی
- ۳۲ - شرح ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد معتزلی.
- ۳۳ - شرح نهج البلاغه علامه محمد تقی جعفری.
- ۳۴ - شرح نهج البلاغه (مدرس وحید).
- ۳۵ - شواهد التنزیل، قمی علی بن ابراهیم.
- ۳۶ - عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۳۷ - فرهنگ فارسی معین، محمد معین.

۳۸- فروغ ابدیت، علامہ سبحانی جعفر، چاپ بوستان کتاب قم.

۳۹- قاموس القرآن، قرشی سید علی اکبر، چاپ دارالکتب اسلامیہ.

۴۰- لسان العرب، علامہ ابن منظور، چاپ بیروت.

ص: ۸۷

٤١ - كنز الفوائد، ابوالفتوح كراچكى، چاپ دار ذخائر، ١٣٦٨ ه.ش.

٤٢ - كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، جمال الدين علامه حلّى.

٤٣ - منتهى الآمال، شيخ عباس قمى، چاپ مطبوعاتى حسينى ناصر خسرو.

٤٤ - مناقب، محمد بن شهر آشوب انتشارات علامه، ١٣٧٩ ه.ش.

٤٥ - نهج الحق، علامه حلّى دار الهجره، ١٣٦٥ ه.ش

٤٦ - وسائل الشيعه، شيخ حرّ عاملى مؤسسه آل البيت، ١٣٦٧ ه.ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

